

رضاخان رهبری قزاق‌ها را در کودتای ۱۹۲۱ به دست داشت. در آن هنگام چنین به نظر می‌آمد که گویا کشور در آستانهٔ راهزنی و یاغی‌گری، جنگ داخلی و فروپاشی اجتماعی است. دوران میان سالهای ۱۹۲۱ و ۱۹۲۶ را می‌توان دوران گذار نامید؛ یعنی دورهٔ فترتی از حکومت‌های موقت و مبارزات بر سر قدرت، که در آن رضاخان با یک رشته کارهای موفقیت‌آمیز سیاسی و نظامی به پیروزی رسید. در همین دوره، او از بالاترین میزان مشروعیت سیاسی و گسترده‌ترین حمایت در طول دوران زندگی خود برخوردار بود. دورهٔ پنج‌ساله بعدی، یعنی از ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۱، دورهٔ دیکتاتوری و حکومت فردی رو به رشد بود، و در همین دوران بود که با وجود میزانی از مشاوره و مشارکت، رضاشاه به یک حکمران مطلق تبدیل شد، و در همان حال از حمایت طبقات متوسط جدید برخوردار بود. سرانجام، در جریان ده سال بعدی، یعنی از ۱۹۳۱ تا اشغال ایران از سوی نیروهای متفقین در ۱۹۴۱، قدرت شاه نه تنها مطلقه بلکه خودسرانه نیز شد، و او پشتیبانی همهٔ طبقات اجتماعی را در سطح بالا و پایین، چه متجدد و چه سنتی از دست داد.

## مشروعیت سیاسی و پایگاه اجتماعی رضاشاه

هرج و مرجی که سده‌های پیاپی با آن آشنایی داشت، به حرکت در آمد.

الکسی دوتوکویل زمانی به این نکته اشاره کرد که ساختارهای اساسی یک جامعه حتی در صورت تغییر بسیاری از اشکال آن در یک انقلاب، همچنان دست نخورده باقی می‌ماند. ممکن است این سخنان اغراق گونه باشد، اما اینکه رفتارهای کهن به سختی از میان می‌رود، درست است. حتی برخی از روشنفکران برجسته در دوران انقلاب مشروطیت، آزادی را با مجوز اشتباه می‌گرفتند و گمان می‌بردند که قانون به معنی آزادی کامل از دولت است. قوهٔ مقننه مدعی همهٔ قدرت‌ها و اختیارات حکومتی بود و بر آن بود تا قوهٔ مجریه را تا حد یک ادارهٔ خدمات مدنی مطیع کاهش دهد. مطبوعات چنان رفتار می‌کردند که گویا هیچ حد و مرزی برای آزادی بیان وجود ندارد. آنها نه تنها هیچ گونه احساس مسئولیت اجتماعی از خود نشان نمی‌دادند بلکه در توسل به آزادی گاهی تا آنجا پیش می‌رفتند که زنده‌ترین لحن را در مورد همه، از جمله وزیران، نمایندگان مجلس و حتی خود شاه به کار می‌بردند.<sup>۲</sup>

البته هرج و مرج تنها به گونهٔ سیاست، روزنامه‌نگاری و افکار عمومی به نمایش در نمی‌آمد؛ ناآرامی، سرکشی و راهزنی فزاینده در مرزها، در میان عشایر و در استانها نیز جریان داشت. در واقع این تنها شکل هرج و مرجی است که مورخان و تحلیل‌گران رخدادها و دگرگونی‌های

### مشروعیت و نابسامانی

انقلاب مشروطیت، به جای رسیدن به حکومت دموکراتیک، به هرج و مرج و نابسامانی تبدیل شد. یکی از ویژگی‌های طفیان‌های موقوق ایرانی آن است که همیشه به هرج و مرج تبدیل شده‌اند. یعنی رفتار بی‌قاعدگی و خودسرانه چند منادی رقیب بر سر قدرت که در سایهٔ آن یکی از آنها دیگر رقیبان را از میان برداشته یا کشور میان دو یا سه حکمران و دولت تقسیم شده است. تا سدهٔ نوزدهم، حکومت خودسرانه نوعی نظام حکومتی طبیعی و بنابراین پابرجا به نظر می‌آمد. اما دریچه‌ای که به سوی اروپا گشوده شده بود نشان داد که قدرت دولت می‌تواند با یک چارچوب حقوقی مستقل محدود شود. پیش از آن، قیام‌های ایرانیان در برابر فرمانروای خودسر «ستمگر» رهبری شده بود و امید این بود که یک فرمانروای «دادگر» جای او را بگیرد. جنبش مشروطیت در پی این بود، و به ظاهر موفق شد یک حکومت خودسرانه را از میان بردارد و یک حکومت مشروطه یا به توصیف خودشان - یک حکومت «مشروط» به جای آن روی کار آورد. در فرایند این کار، دموکراسی را نیز کشف کردند، یعنی نه تنها حکومت استوار بر قانون، بلکه حکومت مبتنی بر نمایندگی.<sup>۱</sup>

با این همه، هنگامی که رژیم کهن سقوط کرد و مجلس ملی برخوردار از همهٔ قدرت‌ها برپا شد، جامعه به سرعت به سوی سنت نابسامانی و

نوشته: دکتر همایون

کاتوزیان

ترجمه: دکتر حمید احمدی

دانشیار علوم سیاسی دانشگاه تهران

این دوره آن را می‌شناخته‌اند.

آغاز جنگ جهانی نخست و رخنه آن به ایران این وضع را بدتر کرد، بویژه اینکه نیروهای روسی، ترک، انگلیسی و آلمانی یا کارگزاران آنها در ایران فعال بودند. اما هرج و مرج جنبه بومی و ذاتی داشت و حتی پایان جنگ آن را بدتر کرد. در گیلان و آذربایجان طغیان به پا شده بود؛ در جاهای دیگر کشور هرج و مرج و در خود تهران تروریسم حاکم بود؛ در عین حال خود باصطلاح حکومت مرکزی نیز فاقد هر گونه قدرت و اختیارات و ابزارهای لازم برای اداره کردن دولت بود. توافق ۱۹۱۹ محصول مستقیم این وضع بود. وزارت امور خارجه انگلستان تنها از پشتیبانی متعهدانه اندک کسانی در خود حکومت انگلستان برخوردار بود، و حکومت نیز در سراسر جهان از سوی روسیه، فرانسه، آمریکا و افکار عمومی ایران محکوم می‌شد. پس از آن، قیام خیابانی در آذربایجان، تهاجم بلشویکها به گیلان، سقوط حکومت و توثق الدوله، زوال تدریجی قرارداد ۱۹۱۹، و تهدید تهران از سوی حکومت و جنگجویان بلشویک در شمال پیش آمد. در همان حال، بخش بزرگی از طبقات متوسط، چه سنتی و چه مدرن، که یکسره از انقلاب مشروطیت بریده بودند، ناصرالدین شاه (آخرین حکمران قادر به حفظ ثبات در ایران) را شاه شهید خواندند و انقلاب خود را به توطئه انگلستان نسبت دادند.<sup>۳</sup>

کودتای ۱۹۲۱ نتیجه همه این‌ها بود. انگشت‌شماری افسرو دیپلمات انگلیسی در ایران به سازماندهی آن کمک کردند، و حکومت انگلستان نیز از این ماجرا خیر نداشت. در واقع، این کار اقدامی ناامیدانه پیش از عقب‌نشینی نیروهای آنها از قزوین در آوریل ۱۹۲۱ بود، که تهران را در معرض حمله احتمالی موفق بلشویکهای گیلان قرار می‌داد. اما از آن رو که کشور در پایان سال ۱۹۲۰ به سوی هرج و مرج و بی‌نظمی عمیق کشیده نشده بود، بلشویکها متمایل و در واقع قادر به انجام این کار نبودند.<sup>۴</sup>

### سخنی چند پیرامون مشروعیت

#### فرمانروا در تاریخ ایران

فرصت مناسبی است که در اینجا سخنانی چند

درباره معنی و نتایج مشروعیت فرمانروا در تاریخ ایران داشته باشیم. چنان که پیش از این کوتاه اشاره کردیم، از آنجا که ایران یک دولت و جامعه خودسرانه بود، دولت نیز خود در قانون یا سنتی استوار ریشه نداشت. اگر از زاویه ساختارها و روابط اجتماعی به این نکته نگاه کنیم، چون دولت خود کامه تنها رأس زاویه نبود، بلکه برتر از همه طبقات اجتماعی قرار می‌گرفت، همان پایگاه اجتماعی و مشروعیتی را که دولت‌های کشورهای اروپایی داشتند، نداشت. این نکته را اندکی بیشتر باید توضیح داد. بی‌گمان، هر فرمانروا هر چند رئیس یک قبیله هم باشد، از گونه‌ای مشروعیت برخوردار خواهد بود. «مشروعیت» یک فرمانروای خود کامه به توان نسبی او در حفظ صلح، سرکوب شورش و انجام دادن دیگر کارکردهای اجتماعی بستگی داشت. اما این مشروعیت از قانون، سنت و حقوق اجتماعی-اقتصادی بر نمی‌خاست. بنابراین، شورش نیز-بطور اصولی-مانند حکومت خود کامه از «مشروعیت» برخوردار بود. توانایی به دست گرفتن قدرت و نگهداری آن بزرگترین نشانه «مشروعیت» بود.<sup>۵</sup>

گذشته از محمود و اشرف رهبران طایفه قلزایی که پس از سقوط اصفهان پایتخت دودمان صفوی به تاج و تخت رسیدند، یافتن کسانی چون سبکتکین، نادر، کریم‌خان یا آقا محمدخان در تاریخ اروپا بسیار دشوار است.

در دورانهای پهلوانی، افسانه‌ای و تاریخی ایران، بر خوررداری از لطف خداوندی (فره ایزدی که گاهی در انگلیس به گونه تحت اللفظی به Divine Effulgence ترجمه می‌شود)، مقام حکمرانان باستانی را مشروعیت می‌بخشید. بررسی دقیق شاهنامه فردوسی نشان داده است که فره ایزدی تنها نصیب شخص فرمانروای شده، و لازم نبوده است که او از تخمه یا وارثان درجه نخست پادشاه پیشین باشد، یا حتی وابسته به خانواده شاهی بوده باشد. چه شخص فرمانروا از خانواده شاهی بود و چه نبود، در بیشتر موارد مشخص نبود که چگونه فره ایزدی را به دست آورده است، مگر با جانشینی برای بردن قدرت: کسی که حکومت می‌کرد، به این دلیل که قلمرو قدرت را در دست داشت باید از فره ایزدی برخوردار می‌شد، یعنی گونه‌ای

● دوران میان سالهای ۱۹۲۱ و ۱۹۲۶ را می‌توان دوران گذار نامید؛ یعنی دوره فترتی از حکومت‌های موقت و مبارزات بر سر قدرت، که در آن رضاخان با یک رشته کارهای موفقیت‌آمیز سیاسی و نظامی به پیروزی رسید. در همین دوره، او از بالاترین میزان مشروعیت سیاسی و گسترده‌ترین حمایت در طول دوران زندگی خود برخوردار بود.

این همانی، واژهٔ فره برای دعوی مشروعیت الهی از سوی حاکمان پس از اسلام نیز مورد بهره‌برداری قرار گرفت (برای نمونه فردوسی آنرا در مورد محمود غزنوی به کار برده است)، اما محتوا و نشانه‌های آن بعدها بیشتر در عناوینی چون «شاه سایهٔ خداوند» و «قبلةٔ عالم» تجلی یافت.

جانشینی در حکومت همیشه مشکل‌آفرین بود. هرگز روشن نبود که پس از مرگ فرمانروا چه کسی جای او را خواهد گرفت. ممکن بود شاه کسی را معمولاً از میان فرزندان خود برای این کار نامزد کند. اما این کار، جانشینی وی را تضمین نمی‌کرد چون اصلی قانونی برای آن وجود نداشت. برای نمونه، محمود غزنوی فرزند جوانتر خود محمد را نامزد جانشینی کرد و پیش از مرگ از هر کاری برای تضمین جانشینی وی فروگذار نکرد. اندکی پس از روی کار آمدن محمد، برادر بزرگتر او مسعود شورش کرد، با او جنگید و او را شکست داد، و بدین سان به جانشین مشروع پدر تبدیل شد. بنابراین، نتیجه می‌گیریم که شورش نیز مانند خود دولت، پس از رسیدن به موفقیت مشروعیت پیدا می‌کرده است. در شاهنامهٔ فردوسی آمده است که هرگاه فرمانروایی «ستمگر» در حال سرنگونی باشد، فره ایزدی از او رخت برمی‌بندد، در حالی که فرمانروایان «ظالم» دیگری بوده‌اند که اساساً سرنگون نشده‌اند. به سخن دیگر، اگر فرمانروایی سرنگون شود، به ناچار فره ایزدی را از دست می‌دهد، و جانشین یا فرد شورش‌پسند به دلیل پیروزی خود از آن برخوردار می‌شود. در اینجا بار دیگر همان مسألهٔ این همانی پیش می‌آید.<sup>۶</sup>

مفهوم آرمانی «فرمانروای دادگر» نشانهٔ مشروعیت حاکم است. مدارك نشان می‌دهد که فرمانروای دادگر آرمانی کسی است که کشور را خوب اداره کند، صلح و امنیت را در برون و درون قلمرو خود برپا دارد، مقامات و فرمانداران توانا را به کار بگیرد (و آنان را به علت بی‌عدالتی مجازات کند، یعنی اینکه خود حاکم نمی‌تواند ستمگر باشد) و بدین ترتیب صلح و پیشرفت را در جامعه گسترش دهد. خسرو اول (انوشیروان) در سدهٔ ششم میلادی، و شاه عباس اول در سدهٔ شانزدهم، نمونه‌های «حاکمان عادل» از این دست هستند

(هر چند از جهات دیگر نه). اما بسیاری از فرمانروایان ستمگر سرنگون نشدند و بدین گونه در تئوری-همچنان از فره ایزدی برخوردار بودند و سایهٔ خداوند به‌شمار می‌آمدند.

به همان دلایل، حتی فرمانروایانی که بی‌کشمکش به جای پیشینیان خود نشستند-هر چند نمونه‌ها بسیار اندک است-ناچار بودند قدرت شخصی و مشروعیت شخصی خود را بسازند. عمل و روابط آنها با جامعه بود که چگونگی دیدگاه مقامات کشوری و لشکری (مدنی و نظامی) را نسبت به آنها معین می‌کرد. این شرح کوتاه پیرامون معنی و نشانه‌های مشروعیت «فرمانروا»، برای بحث‌های بعدی مربوط به مراحل گوناگون مشروعیت حکومت رضا شاه سودمند خواهد بود.

## پایان آشفته‌گی

دوران میان ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۵ دورهٔ حاکمیت دوگانه و مبارزهٔ قدرت میان جریانهای سیاسی اساسی در کشور بود:

(الف) نیروهای بی‌نظمی و هرج و مرج؛ (ب) نیروهای ضد آنها یعنی نیروهای دیکتاتوری و بعدها حکومت خودسرانه؛ (پ) مشروطه‌خواهان چه از نوع محافظه‌کار و چه دموکرات، که آرزوی نظم بی‌حکومت خودسرانه را داشتند اما نمی‌دانستند چگونه به آن برسند و بیش از اندازه با هم دست به گریبان بودند. اما با توجه به این واقعیت که آنها، و نیز طبقات نمایندهٔ آنها-همگی طرفدار پایان گرفتن هرج و مرج بودند، رسیدن به این کار آسان بود. هرگاه اراده‌ای وجود می‌داشت-که رضاخان بسیار از آن برخوردار بود-و ابزاری نظامی به دست می‌آمد-که او به سرعت تمام آن را به وجود آورد-این کار به سرانجام می‌رسید. در سال ۱۹۲۶ فرمانروایی رضاشاه در چارچوب یک حکومت مشروطهٔ گسترده، ماهیت دیکتاتوری داشت اما در سال ۱۹۳۱، حکومت خودسرانه پیدا شد.

آنچه چشمگیر می‌آید و با الگوی تاریخ ایران نیز همخوانی دارد، میزان سرعتی است که در آن هرج و مرج به بندگی و اطاعت تبدیل می‌شود. یکی از ویژگی‌های جامعهٔ خودسران ایران این است

● انقلاب مشروطیت، به جای رسیدن به حکومت دموکراتیک، به هرج و مرج و نابسامانی تبدیل شد. یکی از ویژگی‌های طغیان‌های موفق ایرانی آن است که همیشه به هرج و مرج تبدیل شده‌اند- یعنی رفتار بی‌قاعده و خودسرانهٔ چند منادی رقیب بر سر قدرت که در سایهٔ آن یکی از آنها دیگر رقیبان را از میان برداشته یا کشور میان دو یا سه حکمران و دولت تقسیم شده است.

که رژیم خودسری که روزی جاودانی به نظر می‌رسیده، چنانچه عموم مردم به هر دلیل احساس کنند اقتدارش را از دست داده است، ممکن است روز بعد سرنگون شود. بر پایه همین منطق، هرگاه اراده پایان دادن به ناپسامانی پیدا شود، حالت هرج و مرجی که حتی چندین دهه ادامه داشته است می‌تواند به سرعت پایان گیرد. شاه اسماعیل اول، شاه عباس اول، نادر شاه و آقا محمدخان به هنگامی که هرج و مرج را دستکم برای مدتی از میان برداشتند، با استقبال مردم روبه‌رو شدند.

هرج و مرج در بیشتر مناطق و استانها، حتی پیش از پادشاه شدن رضاخان، به پایان رسید. شورشهای به نسبت کوچک بعدی که در نخستین سالهای پس از تاجگذاری رضا شاه روی داد، بیشتر نتیجه و واکنش رفتارهای خودسرانه واحدهای ارتش رضاخان با عشایر، گروههای قومی و افراد با نفوذ در استانها بود. با این همه، در سالهای نخستین، نه تنها سرکوب بی رحمانه شورشها و راهزنی‌ها، بلکه به انقیاد در آوردن سران و اشراف محلی نیز، دستکم در نظر مردمان شهرها، بسیار مردمی جلوه می‌نمود.

از آنجا که پایان دادن به هرج و مرج و بی سامانی بسیار ضرورت داشت، این کار موفقیت آمیز رضاخان با ستایش دوست و دشمن روبه‌رو شد. سلیمان میرزا، رهبر حزب سوسیالیست در مجلس مؤسسان دسامبر ۱۹۲۵، که رضاخان را به پادشاهی رساند، خدمات رضاخان را در پایان دادن به نظام ملوک الطوائفی، تمرکز قدرت، نابودی شورشیان و کسانی که حاضر به شناسایی قدرت مرکزی نبودند، گوشزد کرد.<sup>۸</sup>

پیش از آن، تقی زاده در سخنرانی خود در مجلس شورای ملی در رد مخالفت با نخست‌وزیری موقت رضا خان گفته بود که مهمترین دلیل او برای حمایت از نخست‌وزیری رضاخان «امنیتی است که او آفریده است».<sup>۹</sup> اما مصدق که طولانی‌ترین و احساسی‌ترین سخنرانی را در مخالفت با شاه شدن رضا خان کرد (و می‌گفت که این کار به دیکتاتوری می‌انجامد)، فراتر از این رفت و گفت:

اینکه ایشان [رضاخان] یک خدماتی به مملکت کرده‌اند گمان نمی‌کنم بر احدی

پوشیده باشد. وضعیت این مملکت وضعیتی بود که همه می‌دانیم که اگر کسی می‌خواست مسافرتی کند اطمینان نداشت، یا اگر کسی مالک بود امنیت نداشت و اگر کسی دهی داشت بایستی چند نفر تفنگچی داشته باشد تا بتواند محصول خودش را حفظ کند... و البته بنده برای حفظ خودم و خانه و کسان و خویشان خودم مشتاق و مایل هستم که شخص رئیس الوزرا رضا خان پهلوی نام در این مملکت باشد؛ برای اینکه من یک نفر آدمی هستم که در این مملکت امنیت و آسایش می‌خواهم و حقیقت از پرتو وجود ایشان ما ظرف این دو سه سال این طور چیزها را داشته‌ایم و اوقاتمان را صرف خیر عمومی و منافع عامه شد،... و بحمدالله از برکت وجود ایشان خیالمان راحت شده و می‌خواهیم یک کارهای اساسی بکنیم... بر سر هم، در واقع انتقادهایی به تلاشهای واحدهای استانی ارتش برای سلطه بر زندگی استانها وجود داشت، اما این انتقادهای بسیار اندک بود و در واقع کسی به آنها گوش نمی‌داد. رضاخان به علت پایان دادن به هرج و مرج و بی سامانی اعتبار پیدا کرد، چرا که در غیر این صورت بی سامانی می‌توانست به زیان یکپارچگی کشور تمام شود، بویژه آنکه راه جایگزینی نیز برای رویارویی با آن وجود نداشت. در واقع چنان که مصدق اشاره کرده بود، پایان یافتن سریع و موفق هرج و مرج بود که اساس رشد تجارت، سرمایه‌گذاری و رشد عمومی و خصوصی بیشتر را فراهم ساخت؛ درست به همان گونه که قاجارها در پایان سده هجدهم بر چندین دهه هرج و مرج و بی سامانی مهر پایان گذاشتند.

### نخست‌وزیری رضاخان

تنها دو سال و چند ماه یعنی از ژوئن ۱۹۲۱ تا نوامبر ۱۹۲۳ طول کشید که رضاخان نخست‌وزیر و نیز وزیر جنگ و فرمانده ارتش شود. آنچه در این فاصله گذشت، نمونه‌ای از سیاست هرج و مرج و بی سامانی بود. در این میان تنها کمتر از پنج هزار تخانه وجود داشت و بسیاری از سیاستمداران مشروطه خواه چه محافظه کار و چه مردمی از خودمختاری روبه‌رشد سردار سپه و ارتش او

### ● الکسی دوتو کوویل

زمانی به این نکته اشاره کرد که ساختارهای اساسی یک جامعه حتی در صورت تغییر بسیاری از اشکال آن در یک انقلاب، همچنان دست نخورده باقی می‌ماند. ممکن است این سخنان اغراق گونه باشد، اما اینکه رفتارهای کهن به سختی از میان می‌رود، درست است.

سخت می‌ترسیدند.

گرچه این اتهام جعل نشد، ولی از آن برای شکست دادن دولت مشیرالدوله، بیرون کردن قوام از کشور، و نخست‌وزیر کردن رضاخان بهره‌برداری شد.<sup>۱۲</sup> با این همه، او از پشتیبانی چشمگیری در میان نخبگان طبقه متوسط جدید، از جمله اعضای باشگاه ایران جوان، که از سوی فارغ‌التحصیلان جوان دانشگاه‌های خارج همچون دکتر علی اکبر سیاسی و دکتر محمود افشار تأسیس شده بود، برخوردار بود. علی اکبر داور وزیر توانا و صادق بعدی دادگستری و مالیه که در ۱۹۳۷ زیر فشار رضا شاه خودکشی کرد، آشکارا از نیاز به یک دیکتاتوری در روزنامه‌اش سخن می‌گفت. روزنامه‌نگاران جوان برجسته‌ای چون زین‌العابدین رهنما به رضاخان پیوستند. آنان همراه یک گروه تازه تأسیس به نام دموکرات‌های مستقل ایران به رهبری سید محمد تدین (که در مجلس به جناح تجدد معروف بود) طرداری از تغییر رژیم شاهی به جمهوری را آغاز کردند و پشتیبانی سوسیالیست‌ها به رهبری سلیمان میرزا را نیز به دست آوردند.<sup>۱۳</sup>

این مبارزه بیشتر به علت اینکه جمهوری خواهان بسیار شتاب‌زده بودند، و تا اندازه‌ای هم به علت بازی ماهرانه مترس، به شکست انجامید. شاه بویژه پس از سفر اخیر خود به اروپا سخت محبوبیت خود را از دست داده بود، و عموم مردم او را «احمدآف» می‌خواندند.

در نتیجه جریان جمهوریخواهی، محبوبیت شاه افزایش یافت. او با بهره‌گیری از این فرصت، به مجلس تلگراف زد و گفت که دیگر به رضاخان اعتماد ندارد و نظر نمایندگان را در مورد یک دولت تازه جو یا شد. رضاخان استعفا کرد و به یکی از املاک خود در نزدیکی دماوند رفت.<sup>۱۴</sup> گروه دموکرات مستقل (جناح تجدد در مجلس) بیانیه بسیار تندی منتشر کردند که در آن گفته شده بود کشور بی‌رضاخان از میان می‌رود.<sup>۱۵</sup> علی‌دشتی سر مقاله‌ای با عنوان «پدر کشور رفته است»<sup>۱۶</sup> در روزنامه‌اش نوشت.

سرلشکرهای رضاخان در استان‌ها دست به انتشار بیانیه‌های تهدیدآمیز زدند و دو تن از آنان یعنی احمد آقا و حسین آقا آشکارا تهدید کردند که به سوی تهران حرکت خواهند کرد.

جناح تجدد، سوسیالیست‌ها و دیگر گروه‌ها که

سیاستمداران سنتی همچنان سرگرم تضعیف و از میان برداشتن یکدیگر بودند، و هر یک دیگری را به مأمور قدرتهای خارجی بودن، مرتجع بودن، بلشویک بودن، ضد خدا بودن و... متهم می‌کردند و تقریباً بیشتر این اتهامات یا نادرست بود یا در مورد آنها سخت‌زاده‌روی می‌شد. این امر نظر ناسیونالیست‌های جوانتر و نوگرایان را تقویت می‌کرد که اعتقاد داشتند سیاستمداران مذکور یکسره از بهبود بخشیدن به وضع کشور ناتوان هستند. از سوی دیگر، رضاخان سخت درگیر استوار کردن پایه‌های ارتش خود بود و از بودجه‌های روبه‌رشد - چه قانونی و چه غیر قانونی - برای بهبود کمی و کیفی نفرات، تسلیحات، سازمان و آموزش آن بهره‌برداری می‌کرد. در همان حال، با همه‌گونه از سیاستمداران رابطه دوستی برقرار کرد، خود را به عنوان یک دلال صادق سیاست نشان داد و کاری کرد که در حفظ نظم و ثبات، بی‌جایگزین جلوه کند.

او همچنین روابط بسیار خوبی با نمایندگان خارجی و بویژه با سرپرستی لورن وزیر مختار انگلیس برقرار کرد که گمان می‌کرد برای پایان دادن به هرج و مرج کسی نمی‌تواند جای رضاخان را بگیرد؛ همچنین با وزیرای مختار شوروی روستاین و شومیاتسکی که رضاخان را یک رهبر «بورژوازی ملی‌گرا» می‌دانستند بر آن بودند که وی «مرجعمان فتودال» را که بسیاری از آنان کارگزاران امپریالیسم هستند سر جای خود می‌نشانند.

رضا خان قادر بود در راه رسیدن به قدرت بسیاری را به کار گیرد؛ و این واقعیت که او توانست هم‌مدی یا سکوت شوروی و انگلستان را به دست آورد یکی از مهمترین نمونه‌های استعداد بسیار سرشار او در دیپلماسی پنهان بود.<sup>۱۱</sup>

رضاخان در نوامبر ۱۹۲۳ جای مشیرالدوله را به عنوان نخست‌وزیر گرفت. او دولت مشیرالدوله را به زیر کشید و با زدن اتهامات جنایی به قوام‌السلطنه، جدی‌ترین رقیب خود، برای نخست‌وزیری خود وارد مذاکره شد.

پیش از این، در جای دیگر، در مورد متهم کردن قوام بحث کرده‌ام و اکنون به واقع دانستن حقیقت ناممکن است؛ اما آنچه روشن است این است که

● دوران میان ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۵ دوره حاکمیت دوگانه و مبارزه قدرت میان جریانهای سیاسی اساسی در کشور بود:

(الف) نیروهای بی‌نظمی و هرج و مرج؛  
(ب) نیروهای ضد آنها یعنی نیروهای دیکتاتوری و بعدها حکومت خودسرانه؛  
(پ) مشروطه خواهان چه از نوع محافظه کار و چه دموکرات، که آرزوی نظم بی حکومت خودسرانه را داشتند اما نمی‌دانستند چگونه به آن برسند و بیش از اندازه با هم دست به گریبان بودند.

گام به سوی اعلام جمهوری باشد.<sup>۱۹</sup>

تصمیم مجلس از پشتیبانی نیرومند ناسیونالیست‌ها، تجددطلبان و سوسیالیست‌ها، و نیز ارتش و مقامات بالای کشوری برخوردار بود. نهاد مذهبی از این اقدام نه حمایت کرد، نه مخالفت و تعداد قابل توجهی از علما بعداً در مجلس مؤسسان رأی دادند. تنها مدرّس و چهار نفر از مستقل‌ها از جمله تقی‌زاده و مصدّق با رأی اولیه مجلس مخالفت کردند، و بقیه مستقل‌ها ترجیح دادند کنار بایستند یا تسلیم شوند.<sup>۲۰</sup>

اینکه بدانیم عموم مردم در آن زمان تا چه اندازه از این امر حمایت می‌کرده‌اند دشوار است. اما در انتخابات مجلس ششم، تنها انتخابات تهران (در ژوئن ۱۹۲۶) آزاد بود، به گونه‌ای که حتی یکی از نمایندگان که به تغییر دودمان پادشاهی رأی داده بودند - و حتی سلیمان میرزا نامزد محبوب و برنده دیرین حوزه انتخابیه تهران - برگزیده نشدند. در عوض کسانی چون مدرّس، مصدّق و تقی‌زاده که آشکارا مخالف تغییر دودمان پادشاهی بودند و دیگرانی مانند مستوفی‌الممالک، مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک که به مخالفت با آن معروف بودند، برگزیده شدند.<sup>۲۱</sup>

پاسخ استانها هم چندان دلگرم کننده نبود. نمایندگی انگلستان در سراسر ماجرا بیطرف ماند، و به کنسولگری‌های خود در استانها هم آموزش داد تا همین کار را بکنند. با این همه از کنسولگری‌ها خواسته شده بود که پاسخ توده مردم را به این تحوّل بزرگ گزارش کنند. روی هم رفته ۱۳ گزارش تهیه شد. در اصفهان «جمعیت ظاهرأ همگی علاقه‌ای به این کار نداشتند». در مشهد، شور و شوق اندکی برای جشن‌ها وجود داشت، و عموم مردم تغییر دودمان پادشاهی را «پیروزی انگلستان و شکست روسها» می‌دانستند. در تبریز، توده جمعیت بی تفاوت بودند. در شیراز «پذیرش سردی» وجود داشت و مردم می‌گفتند که تلگراف‌های فرستاده شده مبنی بر درخواست تغییر دودمان پادشاهی «کار یک گروه کوچک» بوده است. در کرمان «هیچ کس جرأت نکرد نظر نامساعدی از خود بروز دهد»؛ هر چند فکر می‌کردند که خود قاجارها مقصّر بوده‌اند، اما «تقویت بیشتر نظامی گری» را درک می‌کردند. در رشت «هیچ هیجانی» دیده نمی‌شد؛ در بوشهر

اکثریت را در مجلس داشتند، به بازگشت رضاخان رأی دادند و یک هیأت بلندپایه، از جمله مستوفی‌الممالک، مشیرالدوله، سلیمان میرزا و مصدّق را برای بازگرداندن او همراه با جشن و پایکوبی فرستادند.<sup>۱۷</sup>

رضا خان بازگشت. در همان زمان، علمای بزرگ شیعه از جمله حاج میرزا حسین نائینی و سیدابوالحسن اصفهانی که به تازگی از عتبات عالیات (عراق) تبعید شده بودند، اجازه یافتند به عراق بازگردند. رضاخان به شتاب نزد آنان به قم رفت، و آنها به او سفارش کردند مبارزه برای جمهوری خواهی را رها کند؛ چون از تحولات ترکیه به رهبری آتاتورک ترسیده بودند. او به این سفارش عمل کرد و تلاشهای خود را افزایش داد تا خود را مدافع دین جلوه دهد. برای این کار به سازماندهی آیین‌های رسمی عزاداری مذهبی دست زد و خود در چندین مورد رهبری مراسم را در سالروز عزاداری شهدای کربلا به عهده گرفت. در پی این، نهادهای مذهبی به او پادشاه دادند و نه تنها از خزینه مکانهای مقدّس شیعه هدایایی برای او فرستادند که طی مراسم آشکار به او داده شد،<sup>۱۸</sup> بلکه به بالا بردن مقام او به هنگام تلاشش برای شاه شدن و برپایی دودمان پهلوی کمک کردند.

مدرّس هنوز رهبری مخالفان را در مجلس به دست داشت. مشروطه خواهان مردمی و محترمی چون مستوفی‌الممالک، مشیرالدوله، مصدّق و غیره - که در مجلس به نمایندگان مستقل معروف بودند - هنوز از مخالفت آشکار با رضاخان خودداری می‌کردند؛ هر چند مدارکی در دست است که نشان می‌دهد آنان به هیچ وجه از خطر دیکتاتوری نظامی و نابودی حکومت قانون خشنود نبوده‌اند. اما مجلس یکسره در دست رضاخان بود و علت آن هم بیشتر ابتکارات مؤثر داور، تیمورتاش و فیروز بود. با آغاز تابستان ۱۹۲۵ به نظر می‌رسید که هیچ مانع دیگری در برابر دست یافتن رضاخان به عالی‌ترین مقام کشور وجود ندارد. در همان حال همه جناحهای مجلس، جز گروه مدرّس و مستقل‌ها، با اتفاق تازه‌ای که در ۳۱ اکتبر ۱۹۲۵ افتاد و رضاخان را تا اعلام تصمیم مجلس مؤسسان منتخب، «رئیس موقت کشور» کرد، متحد شدند. نمایندگان شوروی و انگلستان هر دو گمان می‌کردند که این اقدام شاید نخستین

● در سال ۱۹۲۶  
فرمانروایی رضاشاه در  
چارچوب یک حکومت  
مشروطه گسترده، ماهیت  
دیکتاتوری داشت اما در  
سال ۱۹۳۱، حکومت  
خودسرانه پیدا شد.

مخالفت خاموش به چشم می خورد، در حالی که در یزد تغییر سلطنت «کاری مردمی به نظر می رسید.» آنها در سیستان بود که خبر تغییر دودمان پادشاهی «با ابراز شادی نظامیان و غیر نظامیان» رو به رو شد.<sup>۲۲</sup>

توده مردمان شوخ طبع تهرانی تقریباً آنرا یک جوک قلمداد کردند و می خواندند «کلاه به سرت گذاشتند، سر به سرت گذاشتند». <sup>۲۳</sup> روی هم رفته به نظر می رسید که مردمان عادی از سرنگونی قاجارها افسوس نمی خوردند، اما ظهور دودمان جدید را نیز با شور و شوق استقبال نمی کنند.

در آن هنگام، رضا شاه از گسترده ترین پایگاه اجتماعی در سراسر دوران سیاسی خود در فاصله سالهای ۱۹۲۱ و ۱۹۴۱ برخوردار بود. با این همه، قدرت مشروعیت او را نباید یکسره یا حتی بطور عمده بر اساس این پاسخهای همزمان مردمی اندازه گیری کرد. مانند موارد مشابه در دیگر جاه، طبقات و گروههای با نفوذ جامعه بودند که اهمیت داشتند.

رضاخان در راه رسیدن به پادشاهی همه مخالفت ها را از میان برده بود؛ بر ارتش که مخلوق شخص خود او بود کنترل مستقیم داشت و از وفاداری کامل نظامیان برخوردار بود؛ اکثریت مجلس را در اختیار داشت و بیشتر روزنامه نگاران از او پشتیبانی می کردند، و حمایت بسیاری از آنها نیز صادقانه بود. بسیاری، اگر نه همه، جوانان از طبقات بالا و متوسط به دوره ای از صلح، پیشرفت و نوسازی چشم دوخته بودند. بیشتر دانش آموختگان جوان در خارج از کشور، مانند کسانی که باشگاه ایران جوان را اداره می کردند، او را چون بت می پرستیدند. اما رضا شاه به زودی به آنان توصیه کرد که باشگاه را ببندند چون خود او آرمانهای آنها را به اجرا درمی آورد.<sup>۲۴</sup>

ولی آنچه اهمیت عملی بیشتری داشت، ستایش، پشتیبانی، حسن نیت، یا دستکم سکوت یا تسلیم بخشهای عمده ای از نهادها و نخبگان جامعه، از جمله برخی از اشراف برجسته قاجار بود.

ایرانیان مانند بسیاری از دیگر مردمان، در سوار شدن بر موج مهارت دلرند. اما در مورد رضاخان، شمار زیادی از مردم در پیوستن و گرایش به او شتاب ناگهانی به خرج ندادند. این گرایش فرایندی به نسبت آهسته در میان توده ها و حتی جمعیت

شهری، اما بخشهای آگاه سیاسی آنها بود. این گرایش و پشتیبانی نیز بیشتر به علت برقراری آرامش و امنیت از سوی او، چشم انداز نوسازی و افزون بر آن، نبود آشکار یک گزینه راستین دیگر بعنوان دولتی نیرومند، باثبات و نوگرا بود.

تنها و مهمترین سند موجود از نظر اطلاعات در مورد موقعیت رضاخان در میان برجستگان جامعه در زمان پادشاه شدن او، شرح مذاکرات مجلس مؤسسان است. رأی گیری مخفی بود و هیچ کس به تغییر دودمان پادشاهی رأی مخالف نداد.

در میان اعضای مجلس مؤسسان بسیاری از علمای مهم، چه از تهران و چه از استانها حضور داشتند. امام جمعه خوبی، حاج آقا جمال اصفهانی و سید محمد بهبهانی بطور منظم در جلسات حضور نداشتند و در رأی گیری شرکت نکردند. علمای دیگر چون آیت اللهزاده خراسانی، آیت اللهزاده شیرازی، امام جمعه شیراز، سید ابوالقاسم کاشانی و... بیشتر به جلسات می آمدند و بیشتر آنها نیز در زمان رأی گیری حضور داشتند. کاشانی در مباحثات مجلس بسیار فعال بود.

بازرگانان برجسته و با نفوذ هم حضور داشتند. در میان آنان می توان به حاج محمدحسین امین الضرب و حاج محمد تقی بنکدار اشاره کرد که نقشی اساسی در انقلاب مشروطیت بازی کرده بودند. افزون بر سلیمان میرزا اسکندری، دموکرات های رادیکال قدیمی دیگر نیز در مجلس بودند. صادق صادق (مستشار الدوله دوم) به عنوان رئیس مجلس برگزیده شد. حاج محمد تقی بادامچی، یکی از دو یاسه تن نزدیکترین یاران خیابانی و چهره برجسته قیام او، عضو مجلس بود.<sup>۲۵</sup> یکی دیگر از چهره های مشهور مشروطه خواه، میرزا مهدی ملک زاده پسر ملك المتكلمين مشهور بود.

دو عضو مشهور و فعال کمیته آهن سیدضیاء، یعنی محمدخان امیری و عدل الملك (حسین دادگر) - که هر دو در کابینه کوچک سیدضیاء شرکت داشتند - جزو اعضای مجلس مؤسسان بودند. همچنین می توان به برخی از کسانی که به تازگی از اردوی مدرس جدا شده بودند از جمله شکر الله خان قوام الدوله، میرزا هاشم آشتیانی و سید ابوالحسن حاتمی زاده اشاره کرد که در مجلس حضور داشتند.

## ● آنچه چشمگیر

می آید و با الگوی تاریخ ایران نیز همخوانی دارد، میزان سرعتی است که در آن هرج و مرج به بندگی و اطاعت تبدیل می شود. یکی از ویژگی های جامعه خودسر ایران این است که رژیم خودسری که روزی جاودانی به نظر می رسیده، چنانچه عموم مردم به هر دلیل احساس کنند اقتدارش را از دست داده است، ممکن است روز بعد سرنگون شود. بر پایه همین منطق، هرگاه اراده پایان دادن به نابسامانی پیدا شود، حالت هرج و مرجی که حتی چندین دهه ادامه داشته است می تواند به سرعت پایان گیرد.

آن هم نمی تواند باشد. چون حکومت انگلستان در این مورد بیطرف بود. این سخنان بازتاب تجربه جامعه و تاریخ اروپا بود؛ جایی که اشرافیتی مداوم و دیرپا وجود داشت که نه تنها مستقل از دولت بود، بلکه پیشتر دولت به آن و دیگر طبقات با نفوذ وابستگی داشت؛ و جایی که بر خورداری از مشروعیت استوار بر یک زنجیره سنتی موروثی و مورد پذیرش طبقات با نفوذ، برای موفقیت یک پادشاه جدید، یا دودمان پادشاهی تازه، ضرور بود.

چنان که پیش از این گفتیم، این پدیده در دولت خودسر و جامعه ایران وجود نداشت و اشرافیت و سلسله مراتب موجود در هر زمان از قواعد بازی و ماهیت وقت و گذار گونه موقعیت خود، چه به عنوان افراد و چه به یک بدنه جمعی، آگاهی داشت. بی گمان، از حیث بود یا نبود مشروعیت، چنان که از تجربه اروپا می دانیم، زمینه‌ای برای مقاومت وجود نداشت. به هر روی، یک فرمانروای ایرانی، حتی کسی که با بالاترین حد مشروعیت جانشین حاکم پیشین می شد، طبق معمول پایه‌های (چنان که گفتیم) قدرت خود را می گذاشت و مشروعیت خود را بر آن استوار می ساخت. به این دلیل بود که برخی از «شاهزادگان قدیمی» مورد نظر اولیافانت نه تنها مقاومتی در برابر رسیدن رضا خان به پادشاهی نکردند، بلکه به گونه فعال برای تحقق بخشیدن به آن مبارزه کردند و دیگران نیز اگر نه از روی پستی و زبونی، بلکه کور کورانه تسلیم شدند.

بنابراین، اینها را هرگز نمی توان علت اساسی مشروعیت نداشتن رضا شاه دانست. سرزنشهای بعدی که در قالب آن «فرزند طویله دار» یا طبق شعر خشمگینانه بهار بر آمده از «اعماق طویله» خوانده می شد - و به هر روی اغراق آمیز بود - نشان از عدم محبوبیت او داشت؛ یعنی نشان دهنده این بود که همه مشروعیتی را که بر اساس شیوه سنتی ایرانی - در سالهای آغازین دوران سیاسی اش ساخته بود، از دست داده است.

در واقع، حمله بعدی به مشروعیت رضاشاه بسیار نیر و مندتر بود، یعنی زمانی که اکثریت گسترده همه جناحها و طبقات قاطعانه - هر چند نادرست - بر این باور شدند که او چیزی جز کارگزار حقوق بگیر امپریالیسم بریتانیا نبوده است. اما حتی همین اعتقاد، زمینه شکل گیری آن و شدت محکوم کردن او بر این اساس، بیشتر ناشی از

از زمینداران و افراد با نفوذ در استانها می توان از قوام الملك شیرازی، سردار فاخر (رضا حکمت)، مشار الدوله (نظام الدین حکمت)، علی اصغر حکمت، مرتضی قلی خان بیات، محمودخان معظمی، لطف الله لیقوانی، محمد ولی خان اسدی (مصباح السلطنه)، کسی که به امیر شوکت الملك (ابراهیم علم) بسیار نزدیک بود و در ۱۹۳۵ به اتهام آماده سازی قیام در مشهد در مخالفت با پوشیدن اجباری کلاه شاپوی اروپایی (بنگرید به صفحات بعد) اعدام شد، یاد کرد.

اقلیتهای مذهبی را چهره‌های بسیار مشهوری چون ارباب کیخسرو (زرتشتی)، الکس آقایان و الکساندر تومانیان (مسیحی)، و حیم نماینده و رئیس جامعه کلیمیان که بعدها به اتهامات نامشخص به دستور شاه اعدام شد، نمایندگی می کردند.

بیش از دو بیست و هفتاد نماینده، و بنا بر این بسیاری از فعالان قدیمی طرفدار رضا خان، در مجلس حضور داشتند. داور، تیمورتاش، برادران بهرامی، رفیعی، تدین، سید یعقوب (انوار)، رهنما، برادرش رضا تجدد و دیگران از جمله آنان بودند.<sup>۲۶</sup> رضا شاه هرگز، پیش و پس از آن، نمی توانست مدعی چنین پشتیبانی گسترده‌ای از سوی نخبگان با نفوذ کشور از خود باشد. بی جا نخواهد بود اگر این رویداد را با گردهمایی در دشت مغان در ۱۹۰ سال پیش که رسیدن نادر شاه به تاج و تخت را مشروعیت داده بود مقایسه کنیم.

هنگامی که مجلس در نوامبر ۱۹۲۵ بر کناری شاه قاجار و انتخاب رضا خان را به پادشاهی به تصمیم مجلس مؤسسان موکول می کرد، لانسلوت اولیافانت، که بی گمان نظرش بازتاب دیدگاه بسیاری از ناظران اروپایی بود، نمی توانست باور کند که چنین «غاصبی» بتواند به این کار موفق شود. او دقایقی پس از این رویداد نوشت:

هر کس که رژیم گذشته را به یاد می آورد دشوار می تواند باور کند که شاهزادگان قدیم و حامیانشان اینگونه رام بتوانند چنین غاصبی را بپذیرند. حتی اگر به ظاهر در وهله نخست این کار صورت بگیرد، عدم واکنش بعدی به آن شگفت آور خواهد بود. ... دوران دشواری در پیش است.<sup>۲۷</sup>

این سخنان بازتاب مخالفت اولیافانت با این دگرگونی نیست. هر چند نشان دهنده پشتیبانی از

## ● رضا خان به علت

پایان دادن به هرج و مرج و بی سامانی اعتبار پیدا کرد، چرا که در غیر این صورت بی سامانی می توانست به زیان یکپارچگی کشور تمام شود، بویژه آنکه راه جایگزینی نیز برای رویارویی با آن وجود نداشت. در واقع چنان که مصدق اشاره کرده بود، پایان یافتن سریع و موفق هرج و مرج بود که اساس رشد تجارت، سرمایه گذاری و رشد عمومی و خصوصی بیشتر را فراهم ساخت؛ درست به همان گونه که قاجارها در پایان سده هجدهم بر چندین دهه هرج و مرج و بی سامانی مهر پایان گذاشتند.



عدم محبوبیت چشمگیری بود که از حکومت خودسرانه و سخت گیرانه او سرچشمه می گرفت.

از همان لحظه وقوع کودتای ۱۹۲۱، بسیاری، هر چند نه اغلب افراد با نفوذ، فکر می کردند که انگلستان سازماندهی آنرا به عهده داشته است (گرچه در عین اینکه دولت انگلستان هرگز دستی در آن نداشت، برخی افسران و دیپلماتهای انگلیسی در ایران در آن مداخله داشتند). در واقع این موضوع چنان مشهور بود و چنان در آن زمان بی زیان می نمود که خود رضا شاه زمانی به چند تن از سیاستمداران برجسته - از جمله مستوفی الممالک، مشیر اللؤلؤ، تقی زاده، مصدق و دولت آبادی - گفته بود که «انگلیسی ها مراروی کار آوردند»؛ و سپس افزوده بود «با وجود این من به کشور خدمت کردم»؛ یا اینکه «آنها نمی دانستند با چه کسی طرف هستند». معنی اصلی هر دو عبارت کلاً به هم شبیه است.<sup>۲۸</sup>

این نکته قابل فهم است که به اعتقاد او نیز دولت انگلستان در کودتا دست داشته است. اما حتی اگر این نکته تأیید کننده دست داشتن انگلستان در کودتا باشد - و حتی اگر چنانچه او و دیگران باور داشتند، این کار ناشی از یک برنامه درازمدت دولت انگلستان بوده باشد - باز دلیلی بر عدم مشروعیت رضاشاه در سالهای ۲۴-۱۹۲۳ نیست، چرا که او در آن زمان با بر خورداری از پشتیبانی شمار بسیار زیادی از نخبگان سیاسی و روشنفکران جدید کشور به بالاترین درجه موفقیت دست یافته بود.

در واقع حکومت خودکامه و سپس خودسرانه رضاشاه که هر روز سختگیرتر می شد، بعدها به مهمترین دستاویز برای انکار هر گونه مشروعیت تبدیل شد، و چنین استدلال می شد که همه دستاوردهای مثبت او نیز به دستور انگلستان بوده است، چون این کارها به نوعی به سود انگلیسی ها بوده است. کسانی که مدعی اند رضاشاه کار گزار انگلستان بوده، بهترین نشانه را توافق نفت ۱۹۳۳ او با انگلستان می دانند؛ اما این توافق نیز - چنان که نویسنده در جایی دیگر نشان داده است - اساساً پیامد حکومت خودسرانه بوده است.<sup>۲۹</sup>

### خودکامگی و شکست سازش

اکنون به مرحله دوم می رسیم؛ یعنی مرحله خودکامگی. در پایان ۱۹۲۵، دوره مجلس به پایان

رسید، و در حالی که مجلس مؤسسان تغییر دودمان پادشاهی را جشن می گرفت فروغی همچنان به عنوان نخست وزیر موقت قدرت را به دست داشت. مدرس به فکر افتاده بود که باب گفتگو را با پادشاه جدید باز کند. او هنوز از پشتیبانی چشمگیری توده های بر خوردار بود و در دستگاه سیاسی نفوذ زیادی داشت. مذاکرات در جایی ثبت نشده است؛ هر چند سر برسی لورن بر این عقیده است که شاه «زیر فشار مدرس» حکومت نظامی تهران را لغو کرده بود.<sup>۳۰</sup> مدارک نشان می دهد که مدرس امیدوار بوده به راه حلی برسد که بر اساس آن شاه، ارتش و نیروهای امنیتی را به دست داشته باشد و از نفوذ چشمگیری نیز در اداره امور کشوری بر خوردار باشد، اما به نمایندگان کار آزموده سیاسی در مجلس نقش واقعی بدهد.

آنان بر سر تشکیل دولت به رهبری مستوفی الممالک به توافق رسیدند. مهمترین وزیران برگزیده شده، وثوق اللؤلؤه وزیر دارایی و تقی زاده وزیر امور خارجه بودند، اما تقی زاده این پیشنهاد را نپذیرفت. مستوفی میلی به پذیرش وزارت نداشت اما به مخیر السلطنه گفت که مدرس او را برای همکاری زیر فشار قرار داده است.<sup>۳۱</sup> به نوشته بهار، مدرس به آنها گفته بود که آنچه می توانسته اند انجام داده اند و «اکنون باید با شاه و دولت (جدید) همراهی کنیم و امید داریم که آنها به کشور خدمت کنند». بهار می افزاید، «و این دقیقاً چیزی بود که اتفاق افتاد و ما دست از مخالفت با رژیم جدید کشیدیم».<sup>۳۲</sup>

مصدق این استدلال را نپذیرفت. او پیشنهاد مستوفی را برای پذیرش وزارت امور خارجه نپذیرفت و گفت که کار کردن با شاه غیر ممکن است.<sup>۳۳</sup> در بحث مجلس بعدی، مدرس نشان داد که یک طرف معامله مصالحه آمیز بوده است. او در پاسخ به حمله مصدق به کابینه جدید به علت عضویت وثوق و فروغی در آن گفت:

به هر حال این اتفاقی است که افتاده و ما دوست داریم از این مردان در خدمت به کشور استفاده کنیم. پس از همه این هرج و مرج (انقلابات) ما مایلیم آنها کارهای مهم انجام دهند.  
سپس، با یک انحراف کوتاه از بحث، منطق

● در انتخابات مجلس ششم، تنها انتخابات تهران (در ژوئن ۱۹۲۶) آزاد بود، به گونه ای که حتی یکی از نمایندگان که به تغییر دودمان پادشاهی رأی داده بودند - و حتی سلیمان میرزا نامزد محبوب و برنده دیرین حوزه انتخابیه تهران - برگزیده نشدند. در عوض کسانی چون مدرس، مصدق و تقی زاده که آشکارا مخالف تغییر دودمان پادشاهی بودند و دیگرانی مانند مستوفی الممالک، مشیر اللؤلؤه و مؤتمن الملك که به مخالفت با آن معروف بودند، برگزیده شدند.

سیاست جدید خود در برابر شاه را آشکار کرد:

اگر بتوانم در خدمت پادشاه مشروطه باشم این کار را خواهم کرد؛ اگر نه (یعنی اگر او پادشاه مشروطه نباشد) با او خواهم جنگید.

امروز برنامه ما مشروطیت است. [همه] ما باید بر اساس آن عمل کنیم... و قانون اساسی حاکم [نهایی] ما است و باید بدون استثنا (تأکید از ماست) اجرا شود.<sup>۳۴</sup>

تلاش مدرس برای رسیدن به سازش با شاه، هر چند اصولی بود، اما به محبوبیت او ضربه زد. در ایران قرن بیستم، سیاست سازش در بهترین وجه به عنوان «تمایل به همکاری» و در بدترین وجه به عنوان «خودفروختن» قلمداد می‌شود.

دولت جدید مستوفی زمانی که سخنان بالا ایراد می‌شد به مجلس معرفی شد. در ماه نوامبر، نیکلسون، کاردار سفارت انگلستان در تهران در گزارش مربوط به سوءقصد به جان مدرس نوشت که مدرس با از دست دادن بیشتر محبوبیت خود به علت نزدیکی بارضا شاه، از آن رو که گفته است دولت باید مشروطه (قانونی) باشد، دوباره محبوب شده است:

پیش از این در گزارش ۱۰ سپتامبر خود اشاره کرده بودم که چگونه مجلس ششم در برابر برتری مدرس و اکنش نشان داده و تصور می‌کند که او کار گزار شاه است. او اخیراً موفق شده است بخش بیشتر نفوذ خود را با اتخاذ یک دیدگاه دموکراتیک گستاخانه به دست آورد و در یک سخنرانی تازه با شجاعت گفته است که او به نوبه خود تا هنگامی از شاه پشتیبانی می‌کند که اعلیحضرت بر طبق قانون اساسی عمل کنند.<sup>۳۵</sup>

در اکتبر ۱۹۲۶، اندکی پس از همین سخنرانی بود که مدرس صبح زود به هنگام رفتن به مدرسه سه‌سالار برای تدریس از یک سوءقصد جان سالم به در برد. فریاد عموم بلند شد و دوستان و دشمنان در مجلس این سوءقصد را محکوم کردند، هر چند کسانی گمان می‌کردند که این حمله بی‌آگاهی و توافق شاه صورت گرفته است. با این همه، همکاری مدرس با دولت تا زمان استعفای مستوفی الممالک در مه ۱۹۲۷. چنان که چند بار

پیش از آن نیز این کار را کرده بود. ادامه یافت. او اندکی پس از کناره‌گیری خود به دیدار مصتق رفت و به او گفت که به جانشین خود مخبر السلطنه گفته است که مواظب باشد که بیش از او (مستوفی) تحقیر نشود.<sup>۳۶</sup>

استراتژی مدرس به این علت شکست خورد که شاه به وعده خود وفا نکرد. دستکم از امارات و قرائن روشن بود که اگر شاه نمی‌توانست بر سر شیوه کار با فرد خودپسند اما انعطاف‌پذیری چون مستوفی به عنوان نخست‌وزیر به توافق برسد، برای دیگران جای هیچ امید دیگری باقی نمی‌ماند. بدین ترتیب مشروطه خواهان مردمی به عنوان یک گروه به سرعت از صحنه محو شدند؛ آنگاه نوبت به سیاستمداران وفادار رسید.

### حکومت خودسرانه

#### بیگانه شدن سیاستمداران وفادار

از ۱۹۲۸، دیکتاتوری شاه به سوی حکومت فردی چرخید و اندکی پس از آن به حکومت خودسرانه تبدیل شد. در جریان برآمدن دیکتاتوری که به نخست‌وزیری رضاخان بازمی‌گشت، البته انحرافهای فزاینده‌ای از برخی اصول اساسی قانون اساسی کشور به چشم می‌خورد، اما حکومت همچنان مشروطه بود، چون هنوز یکسره شخصی نشده بود و هنوز هم آشکارا تا اندازه‌ای تشخیص و صلاح‌دید وزارت، بحث‌های پارلمانی و نظارت و توازن وجود داشت. این در واقع همان چیزی است که دیکتاتوری و حتی خودکامگی را از حکومت خودسرانه متمایز می‌کند.

البته در دوره پیشین، رفتار خودسرانه بویژه در مناطق و استانها به چشم می‌خورد، اما این رفتار نظام‌مند نبود، و پیش از مجلس هفتم به مرکز گسترش پیدا نکرده بود. مخبر السلطنه هدایت که شش سال نخست‌وزیر رضاشاه بود و به هیچ وجه منتقد و دشمن او به شمار نمی‌آمد، در خاطرات خود درباره سالهایی که از ۱۹۲۹ آغاز می‌شود چنین می‌نویسد:

در این دوره از وکلایی چند سلب مصونیت شد؛ جواد امامی، اسماعیل عراقی، اعتصام‌زاده و رضای رفیع [که همه از طرفداران قدیمی رضاشاه بودند] [و بدین

### ● ایرانیان مانند

بسیاری از دیگر مردمان، در سوار شدن بر موج مهارت دارند. اما در مورد رضاخان، شمار زیادی از مردمان در پیوستن و گرایش به او شتاب ناگهانی به خرج ندادند. این گرایش فرایندی به نسبت آهسته در میان توده‌ها و حتی جمعیت شهری، اما بخشهای آگاه سیاسی آنها بود. این گرایش و پشتیبانی نیز بیشتر به علت برقراری آرامش و امنیت از سوی او، چشم‌انداز نوسازی و افزون بر آن، نبود آشکار یک گزینه راستین دیگر بعنوان دولتی نیرومند، باثبات و نوگرا بود.

● تنها و مهمترین سند موجود از نظر اطلاعات در مورد موقعیت رضاخان در میان برجستگان جامعه در زمان پادشاه شدن او، شرح مذاکرات مجلس مؤسسان است. رأی گیری مخفی بود و هیچ کس به تغییر دودمان پادشاهی رأی مخالف نداد.

ترتیب به زندان افتادند]. کسی اسم شاه بر زبان می آورد یقه اش را می چسبیدند که منظورت چه بود و گاهی هر محمل که می خواستند به آن می بستند و راه دخیلی برای مأمورین بود... کار به جایی کشیده که شاه طالب ایمان به خودش است [تأکید از کاتوزیان] و کلمه خدا، شاه، میهن شاهد مدعا.<sup>۳۷</sup> او درباره قدرت وزیران و مسئولیت آنان می افزاید:

در دوره [رضا شاه] پهلوی هیچ کس اختیار نداشت. تمام امور می بایست به عرض برسد و به آنچه فرمایش می رود رفتار کنند. تا درجه ای اختیار نباشد مسئولیت معنی ندارد... و رجال صاحب اراده پیدا نمی شوند.<sup>۳۸</sup>

در ۱۹۲۹، فیروز وزیر دارایی، در حالی که دوش به دوش شاه يك جلسه عمومی را ترك می کرد، ناگهان و بی هر گونه توضیح دستگیر شد. سقوط فیروز نخستین نشانه بدشگونی بود گویای آنکه از آن پس هیچ کس از دستگیری خودسرانه ایمن نیست. سقوط و قتل تیمورتاش در ۱۹۳۳، دستگیری خودسرانه را به واقعیتی آشکار و استثناء ناپذیر تبدیل کرد. پس از او، سردار اسعد سوم دچار زندان و مرگ شد. دیگر به برگزاری يك محاکمه نمایی نیز احساس نیاز نمی شد. هنگامی که داور در اوایل ۱۹۳۷ از ترس چنین سرنوشتی (فیروز اندکی پیش از آن دستگیر شد و اندکی پس از آن به قتل رسید) دست به خودکشی زد، در دولت و دربار کمتر کسانی بر خوردار از اعتبار و استقلال گذشته پیدا می شدند.<sup>۳۹</sup> بسیاری از دیگر مدافعان با ایمان و ستونهای اصلی رژیم پهلوی کشته، بی آبرو، زندانی یا تبعید شدند. از جمله آنان می توان به این افراد اشاره کرد: عبدالحسین دیبا، محمدولی خان اسدی، فروغی، تقی زاده، فرج الله بهرامی (دبیر اعظم)، حسین دادگر (عدل الملک)، سرتیپ محمد درگاهی، سرلشکر حبیب الله شیبانی، سرلشکر امان الله جهانبانی، برادران رهنما، تجدد و... بیگانه شدن سیاستمداران وفادار و نخبگان اداری، به بیگانگی طبقات اجتماعی انجامید.

### بیگانه شدن زمینداران و بازرگانان

در اواخر دهه ۱۹۲۰ کمتر اثر و نشانه ای از

شورش ایلی و راهزنی دیده می شد و مهمتر از آن، عشایر نیز بیشتر خلع سلاح شده بودند. درست پس از همین آرام سازی بود که از نیروی چشمگیر برای درهم شکستن ایلهوا «ساکن» ساختن آنها در محیطهای نا آشنا، که بیشتر اوقات به مرگ و میر گسترده در جریان آن می انجامید استفاده شد. مسئولان این کار، به همان گونه به عشایر نگاه می کردند که سفیدپوستان آمریکایی به سرخپوستان قرن نوزدهم. سلطان علی سلطانی که در دوران حکومت رضاشاه سالها نماینده بهبهان در مجلس بود، چند ماه پس از کناره گیری رضا شاه از قدرت گفت:

عشایر قشقایی و کوه گیلویه و بختیاری و امثال آنها که دهنده قسمت اعظم مالیات و در موقع خود پشتیبان قوه نظامی مملکت و حافظ استقلال کشورند نه تنها اموالشان غارت شده و از هستی ساقط شده اند بلکه دسته دسته از این طوایف را بدون محاکمه اعدام کرده اند! تنها چندین دسته برادران کوه گیلویی مرا که به هیچ عنوانی در محاکم نظامی نتوانستند گناهی برای آنها پیدا کنند، بنام قصد فرار کشتند و گفتند امر محرمانه بود! از طایفه بهمنی علاءالدین کوه گیلویه در يك روز ۹۷ نفر را کشتند که يك نفرشان کودک ۱۳ ساله بود. چهار صد نفر از این طایفه را در اهواز حبس کردند و قریب سیصد نفر آنها در زندان مردند یا نطفه شدند... خوانین بویراحمدی را با دادن تأمین و سوگند یاد کردن به تهران آوردند و به عنوان اینکه بر علیه مملکت قیام کرده اند کشتند... روشی که در خانه نشین کردن عشایر نشان دادند روش اعدام و افناء بود نه تربیت و اصلاح؛ و همین روش جامعه ایرانی را ناتوان و امید به وحدت ملی را ضعیف کرده است.<sup>۴۰</sup>

صولت الدوله، رئیس پر قدرت قشقایی ها و پسرش ناصر در تهران در زندان بودند، و صولت در سالهای دهه ۱۹۳۰ در زندان مرد یا کشته شد. رضا شاه در مورد صولت الدوله به تقی زاده گفته بود که «این افراد باید معدوم شوند».<sup>۴۱</sup> چند تن از رهبران بختیاری کشته یا در کنار دیگر رهبران بزرگ ایل

دزد سرگرده چه فرق دارد؟

علی دشتی در مورد انحصارات دولتی چنین ادامه داد:

ما بیست سال است که با کمال جهالت و نادانی مداخله در امور اقتصادی کرده ایم و هر بچه ای می فهمد که به دست ما تجار مالشان از بین رفت. خزانه مملکت و همه چیز خراب شد.<sup>۴۲</sup>

بی گمان این سخنان تا اندازه ای اغراق آمیز است، اما باز تاب زبانهای است که به زمینداران، و بازرگانان وارد شده، و گذشته از آن باز تاب خشم و بیگانه شدن ناشی از حکومت خودسرانه در میان آنها است.

### بیگانه شدن مردان و زنان معمولی و جامعه مذهبی

حمله به جامعه مذهبی، بویژه اجباری کردن داشتن کلاه شاپوی اروپایی برای مردان و جلوگیری از پوشیدن نه تنها چادر بلکه روسری، احساسات مذهبی توده مردمان را سخت برانگیخت. عبدالله مستوفی دیوان سالار مدرن و سکولار آن زمان، که از بسیاری جنبه ها مدافع رضاشاه است، آنچه را حمله رضاشاه به مذهب توصیف شده است، رد می کند.<sup>۴۳</sup>

تا اواخر دهه ۱۹۳۰، پوشش سر برای همه مردان - از هر مقام و طبقه - در بیرون از خانه نشانه برانندگی اجتماعی بود و در مراسم رسمی داخل نیز رعایت می شد. در آغاز حکومت رضاشاه، پوشیدن کلاهی مانند کلاه نظامی خود او (که از کلاه اعضای ارتش و پلیس فرانسه الگو برداری شده بود) در میان سیاستمداران و مقامات دولتی رسم شد، و برای افسران نیز اجباری گردید. سپس این پوشیدن کلاه برای همه مردم اجباری شد، و این امر بطور کلی در آن زمان به نوعی پذیرفته شد. علما و واعظ رسمی و شناخته شده همچنان می توانستند عمامه بپوشند.

در تابستان ۱۹۳۵ شاه ناگهان دستور داد که همه مردان کلاه شاپو، که کلاهی اروپایی بود و هیچ کس جز معدودی افراد آنرا ندیده بود، بپوشند. این دستور با نفرت شدید روبرو شد و مقاومت غیر خشونت باری هم که در برابر آن در مشهد

خمسه از عشایر فارس و رهبران ایلها در دیگر مناطق ایران به زندان افتادند. هنگامی که شاه کشور را ترک کرد، تقریباً همه عشایری که از این فاجعه جان سالم به در برده بودند به شیوه زندگی پیشین خود بازگشتند و بسیاری از آنان دیدگاهی شورشی، خشم آلود و انتقام جویانه نسبت به دولت پیدا کردند.

مالکیت خصوصی، بویژه در مورد زمین ها نیز از لحاظ اقتصادی و ناگزیر از لحاظ سیاسی همانند سنت خودسرانه کهن تضعیف شد. در حالی که زمین ها بر طبق قانون جدید ثبت املاک، ثبت می شد، اما هم شاه و هم ارتش در عمل به مصادره یا خرید اجباری زمین های کشاورزی و دیگر املاک خصوصی به بهای اندک دست می زدند. هنگامی که شاه کشور را ترک کرد، نزدیک به ۱۰ درصد زمین های کشاورزی را در اختیار داشت، اما چون این زمین ها در زمره بهترین زمین ها به لحاظ کیفی بود، ارزش آنها و درآمد سالانه آنها بسیار بیشتر از ۱۰ درصد کل زمینها بود.

زمینداران نیز بیگانه شدند چون انحصار دولتی تجارت محصولات اصلی مانند گندم به زیان آنان و نیز روستاییان بود، و آنها بیشتر قدرت سیاسی خود را حتی در استانهای خود از دست داده بودند.

بیشتر بازرگانان به علت افزایش نقش دولت در تجارت و مداخله جویی اقتصادی آن و بویژه به علت قوانین ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ انحصار تجارت که همه تجارت داخلی و برخی از مهمترین عرصه های تجارت داخلی را به انحصار دولت در آورد، خشمگین بودند.

علی دشتی نماینده مجلس در زمان کناره گیری رضاشاه، در حالی که رضاشاه هنوز در کشور به سر می برد، در یک سخنرانی طولانی گفت:

حق مالکیت یکی از شریفترین و قدیمی ترین حقوق جوامع متمدنه بشری است، ولی در این بیست سال طوری تضعیف شده که حدی بر آن متصور نیست... ملک مردم را با زور گرفته اند و بایستی بهشان پس داده شود. تعجب در این است که این از بین بردن حق مالکیت و تزلزلی که در اصل مالکیت پیدا شده به دوایر دولتی هم رسیده... در این صورت یک وزار تخانه با

### ● هنگامی که مجلس

در نوامبر ۱۹۲۵ برکناری شاه قاجار و انتخاب رضاخان را به پادشاهی به تصمیم مجلس مؤسسان موکول می کرد، لانسوت اولیفانت، که بی گمان نظرش بازتاب دیدگاه بسیاری از ناظران اروپایی بود، نمی توانست باور کند که چنین «غاصبی» بتواند به این کار موفق شود.

شکل گرفت با خونریزی سرکوب شد و به دنبال آن اسدی، نایب‌التولیه آستان قدس رضوی که از سوی خود رضا شاه منصوب شده بود، به جوخهٔ اعدام سپرده شد. پسران اسدی با دختران فروغی و امیرشوکت‌الملک علم ازدواج کرده بودند. پادرمیانی فروغی برای نجات جان اسدی، بهر سوایی و بی‌آبرویی خود او منجر شد.

این رامی توان نمونه‌ای از تفاوت دیکتاتوری، و حتی خودکامگی، با حکومت خودسرانه دانست، چون تصور اینکه حتی رژیم‌های هیتلر و استالین ناگهان به همه مردان دستور دهند که از روز بعد کلاه خاصی بر سر بگذارند (آنهم کلاهی غیر اروپایی مثل کلاه چینی) بسیار دشوار است.

مخبر السلطنه، نخست‌وزیر پیشین، هنوز هم در برخی موارد بارشاه‌جلسات خصوصی داشت. در یک مورد پس از مسألهٔ دگرگونی کلاه‌ها، شاه انگیزهٔ واقعی خود برای اجباری کردن پوشیدن کلاه‌شاپور را بیان کرد. به نوشتهٔ مخبر السلطنه:

در ملاقات روزی شاه کلاه مرا برداشت و گفت حالا این چطور است؟ گفتم فی‌الجمله از آفتاب و باران حفظ می‌کند اما آن کلاه که داشتیم [پهلوی] آسمش بهتر بود. آشفته چند قدمی حرکت فرمودند گفتند آخر من می‌خواهم هم‌رنگ شویم که [اروپایی‌ها] ما را مسخره نکنند. گفتم البته مصلحتی که در نظر گرفته‌اند. در دلم گفتم زیر کلاه است که مسخره می‌کنند و تقلیدهای بی‌حکمت.<sup>۴۴</sup>

همین امر مهمترین انگیزهٔ برداشتن اجباری چادر و نیز روسری زنان را مدتی پس از آن روشن می‌کند. به زنان دستور داده شد چادر از سر بردارند و اجازه هم ندارند به جای آن از روسری استفاده کنند. تأثیر این کار بر بیشتر زنان - تقریباً همهٔ زنان بالای ۴۰ سال - به این می‌مانست که ناگهان به زنان اروپایی در ۱۹۳۶ دستور داده شود که در خیابانها با بالاتنهٔ برهنه راه بروند. برداشتن چادر موضوع تازه‌ای نبود. یک یا دو دهه بود که همهٔ روشنفکران مدرن و برخی روشنفکران نه‌چندان مدرن در مورد حفظ یا برداشتن داوطلبانهٔ چادر بحث می‌کردند، اما هرگز رویای وادار کردن همهٔ زنان به برداشتن آن و ندادن حق پوشیدن روسری به جای آن را در سر

نداشتند.

تنها اجازهٔ پوشیدن کلاه‌های مدرن اروپایی که فقط زنان طبقهٔ بالای جامعه توان خرید و فرهنگ پوشیدن آن را داشتند، به زنان داده شد. یک مشکل بزرگ بیشتر زنان شهری این بود که اصولاً فرهنگ لباس پوشیدن به این سبک و ظاهر شدن بی‌پوشش بدنی در میان جمع را نداشتند و در هر حال تن دادن به این کار برای آنها در آن زمان بسیار گران بود. آنان فرهنگ آرایش موی سر برای ظاهر شدن در میان عموم مردم را نداشتند و گذشته از آن، اگر می‌توانستند موی خود را با روسری ببوشانند بسیار کمتر احساس شرم می‌کردند.

برپایی جشنهای ویژه در هر محله که در آن مردان می‌بایست زنان خود را بی‌چادر به آنجا بیاورند نیز اجباری شد. پلیس روسری زنان را در خیابانها و کوچه‌ها از سرشان برمی‌داشت و پاره می‌کرد. در پی این مسأله خشونت‌های اجتماعی و فرهنگی بسیار روی داد و برخی‌ها دست به خودکشی زدند. چه بسا زنان که بیرون آمدن از خانه را کنار گذاشتند، و تنها هفته‌ای یک بار برای رفتن به گرمابهٔ عمومی از پشت بام صاف خانه‌ها در بیشتر بخش‌ها و محله‌های تهران آن زمان استفاده می‌کردند. نتیجهٔ این کارها این شد که جز زمانی از طبقهٔ متوسط مدرن، تقریباً همهٔ زنان کشور پس از برکناری رضاشاه چادرهای خود را دوباره بر سر افکندند.

## بیگانه شدن سرایندگان، نویسندگان و روشنفکران

### روشنفکران

پیشرفت ادبی و فرهنگی که پیش از انقلاب مشروطیت ایران آغاز شده بود و از آن پس با کارهای شعری چون بهار، ایرج، عارف و عشقی، و آثار نویسندگانی چون دهخدا، جمال‌زاده، صنعتی‌زاده و مشفق کاظمی و دانشمندانی چون قزوینی، برادران فروغی، تنکابنی و تقوی ادامه یافت، تحت تأثیر ثبات و خوشبینی سالهای دههٔ ۱۹۲۰ ویژه در میان نخبگان جوان و نوگرای بیشتر انگیزه ایجاد کرده بود.

اما در حالی که آموزش عالی گسترش یافت، دانشگاه تهران در ۱۹۳۳ بنا شد و دانش سنتی نیز

### ● خود رضا شاه زمانی

به چند تن از سیاستمداران برجسته - از جمله مستوفی‌الممالک، مشیرالدوله، تقی‌زاده، مصدق و دولت‌آبادی - گفته بود که «انگلیسی‌ها مرا روی کار آوردند»؛ و سپس افزوده بود «با وجود این من به کشور خدمت کردم»؛ یا اینکه «آنها نمی‌دانستند با چه کسی طرف هستند».

ایران فرستاد که خشم شاه را چنان برانگیخت که تقی زاده ناچار شد تا زمان در قدرت بودن رضاشاه، به کشور بازنگردد.<sup>۲۲</sup>

از میان شاعران و نویسندگان برجسته در سالهای دهه ۱۹۲۰، میرزاده عشقی بوسیله کارگزاران پلیس در زمان نخست‌وزیری رضاخان ترور شد؛<sup>۲۸</sup> ابوالقاسم لاهوتی که رهبری شورش ژاندارمری در تبریز در ۱۹۲۳ را به عهده داشت، در پی شکست شورش از مرز ایران به شوروی گریخت و سرانجام در تاجیکستان درگذشت؛<sup>۲۹</sup> ایرج میرزا نیز در سالهای دهه ۱۹۲۰ بطور طبیعی چشم از جهان پوشید؛<sup>۵۰</sup> عارف قزوینی که مبارزه بسیار مؤثری به طرفداری از رضاخان و در مخالفت قاجارها به راه انداخته بود، در ۱۹۳۳ به حال افسردگی و انزوا در دهکده‌ای در نزدیکی همدان درگذشت؛<sup>۵۱</sup> فرّخی یزدی - که تصمیم به همکاری با رژیم گرفت و حتی در یک مرحله نماینده مجلس نیز شد - سالهای بسیاری را در زندان گذراند و در ۱۹۳۹ در همان جا مرد یا کشته شد.<sup>۵۲</sup> و ملك الشعراى بهار، با وجود کنار گذاشتن فعالیت‌های سیاسی بطور کامل، چند بار به دلایل ناآشکار دستگیر و تبعید شد. نتیجه مهم این دوران، اثر او به نام مثنوی کارنامه زندان بود، که تا سالهای دهه ۱۹۵۰ انتشار نیافت. بسیاری از دیگر شعرهای او نیز بر ضد شاه و رژیم نوشته شد. هر چند پس از نوشتن و انتشار اشعار ستایش آمیز (مدیحه) برای شاه و سرانجام آزادی از تبعید، باز گاه به گاه مدیحه‌ی در ستایش شاه و دستاوردهای او می‌سرود و انتشار می‌داد، اما این کار را فقط برای تضمین آزادی خود انجام می‌داد.<sup>۵۳</sup>

محمدعلی جمال‌زاده، پس از انتشار موفق‌ترین داستان خود یعنی یکی بود یکی نبود، تا سال ۱۹۴۱ به واقع هیچ داستان دیگری نوشت. نیما یوشیج نیز در واقع انتشار اشعار خود را در این دوره قطع کرد، گرچه بطور طبیعی به انتشار آثار خود حتی در زمانهای بهتر و مناسب‌تر نیز تمایلی نداشت. گذشته از صادق هدایت، در میان نویسندگان جوانتری که در اوایل دهه ۱۹۳۰ سر بر آوردند، بزرگ علوی در حدود سال ۱۹۳۵ انتشار آثار خود را متوقف کرد و در اوایل سال ۱۹۳۷ بعنوان عضو محفل زندانیان جوان و

به گونه آشکار ادامه یافت، کارهای خلاق و انتقادی که حتی در جهت انتقاد از رژیم هم نبود، از اوایل دهه ۱۹۳۰ رو به خشکیدن گذاشت. صادق هدایت نخستین اثر خود را (در پاریس در ۱۹۲۹) پدید آورد و نوشتن و انتشار آثار تخیلی و ادبی دیگر را، هر چند به هزینه خود، ادامه داد. اما در ۱۹۳۵ ناچار به اداره سانسور تهنه داد که یکسره دست از انتشار آثارش بردارد. اندکی پس از آن به بمبئی رفت و تا هنگامی که توانست در آنجا باقی ماند و سپس با اکراه بسیار به کشور بازگشت. به هنگام اقامت در هندوستان، داستان تازه خود به نام بوف کور را در پنجاه نسخه تکثیر کرد و بیشتر آنها را برای جمال‌زاده در سویس فرستاد تا در میان دوستان ایرانی خارج از کشور پخش کند. شگفت‌انگیز اینکه روی جلد نخستین «چاپ» بهترین داستان ایرانی در سده بیستم نوشته شده بود که «انتشار و فروش این کتاب در ایران ممنوع است» تا چنانچه نسخه‌های آن به دست مأموران اداره سانسور بیفتند، نویسنده تحت پیگرد قرار نگیرد. او داستانهای دیگری هم نوشت که پس از برکناری رضاشاه به صورت مجموعه داستانهای کوتاه با عنوان سگ و لگرد انتشار یافت. در میان این مجموعه، داستان کوتاه «میهن پرست» به چشم می‌خورد که نوعی حمله بسیار سخت به شاه و مقامات فرهنگی کشور بود، و ریشخند مرگبار تبلیغات فرهنگی رسمی، و بویژه کارهای فرهنگستان، آکادمی رسمی فرهنگی، را به همراه داشت.<sup>۲۴</sup>

این آکادمی برای جایگزین کردن واژه‌های به عاریت گرفته شده خارجی و بویژه واژه‌های عربی با واژه‌های دارای ریشه‌های فارسی تأسیس شد. واژه‌های جایگزین، پیش از اجباری شدن کاربرد آنها، برای تصویب شاه به دربار فرستاده می‌شد. این کار حساسیت نه تنها منتقدان تازه چون هدایت (که دیدگاه ریشخندآمیز خود درباره یکی از مجلدات فرهنگستان را پس از برکناری رضاشاه آشکار ساخت)، بلکه چهره‌های ادبی جا افتاده‌ای چون تقی زاده و خود علی اصغر حکمت وزیر فرهنگ را نیز برانگیخت.

به پیشنهاد حکمت بود که تقی زاده از برلین مقاله‌ای حاوی انتقاد نرم از کارهای فرهنگستان به

● حکومت خود کامه و سپس خودسرانه رضاشاه که هر روز سختگیرتر می‌شد، بعدها به مهمترین دستاویز برای انکار هر گونه مشروعیت تبدیل شد، و چنین استدلال می‌شد که همه دستاوردهای مثبت او نیز به دستور انگلستان بوده است، چون این کارها به نوعی به سود انگلیسی‌ها بوده است.

تحصیل کرده معروف به ۵۳ نفر به زندان افتاد. بزرگ علوی در زندان مخفیانه و با استفاده از کاغذ پاره‌ها و پاکت‌ها، مجموعه‌ای دست‌نویس‌های کوتاه بعدی خود را به نام ورق پاره‌های زندان نوشت که پس از برکناری رضاشاه و آزاد شدن خود، آنرا منتشر ساخت.<sup>۵۴</sup>

در واقع، سازمانی به نام ۵۳ نفر در کار نبود، و بیشتر این جوانان زندانی تنها نامی از مارکسیسم شنیده بودند اما پس از محکومیت به مارکسیست بودن، به آن گرایش پیدا کردند. تقی ارانی رهبر آنها که یکی از ناسیونالیست‌های رمانتیک دهه ۱۹۲۰ بود، و شعر بلندی درباره «سرزمین مادری» سروده بود، پس از آن به یک مارکسیست روشنفکر، هرچند بی‌وابستگی سیاسی<sup>۵۵</sup> تبدیل شد.

### رضاشاه در ۱۹۴۱

چنان که دیدیم، رضاشاه کار خود را در ۱۹۲۶ همراه با مشروعیت سیاسی و پایگاه اجتماعی مستحکم، هرچند نه مردمی، آغاز کرد و از پذیرش آشکار یا ضمنی سرآمدان و بزرگان جامعه ایران برخوردار بود. در آن زمان شمار مخالفان در درون دستگاه سیاسی و طبقات متوسط جدید، در عمل تقریباً به تنی چند سیاستمدار و روشنفکر که در مورد احتمال بازگشت حکومت خودسرانه نگران بودند، کاهش یافته بود.

اما به همه دلایلی که پیش از این مورد بحث قرار گرفت، و بیشتر پیامد بازگشت دولت خودسرانه به گونه مدرن آن بود، در زمان تهاجم متفقین به ایران در ۱۹۴۱، شاه در واقع هیچ کس را در پیرامون خود نداشت. او از پشتیبانی و پذیرش هیچ یک از طبقات اجتماعی و جوامع ایران برخوردار نبود، و در واقع همه این طبقات و جوامع از مدت‌ها پیش از او برگشته بودند و آرزوی سرنگونی‌اش را داشتند.

افزون بر این، هیچ فرد برجسته‌ای، چه کشوری و چه لشکری، به راستی به او و حکومتش وفادار نبود. عباسقلی گلشایان، مقام بلند پایه موفق در زمان رضاشاه و وزیر مهم به هنگام تهاجم متفقین در ۱۹۴۱، در خاطرات خود می‌نویسد که کسانی چون او نگران این بوده‌اند که شاه بر اثر یک سوء قصد سرنگون شود. روشن است که نگرانی

آنان بیشتر از سرنوشت خودشان بوده، و چنان که گلشایان تقریباً با شادی می‌نویسد نمی‌توانسته‌اند سرنگونی او را بر اثر تهاجم خارجی پیش‌بینی کنند:

رضاشاه پهلوی هم بدین گونه سقوط کرد، و نگرانی همه در این باره که پس از مرگ رضاشاه بر سر کشور چه خواهد آمد، پایان یافت. چون هیچ کس انتظار کناره‌گیری او را نداشت. و با توجه به شیوه حکومت او همه انتظار داشتند که اگر بر اثر عوامل طبیعی نمیرد، قطعاً کشته خواهد شد. او به نحوی از انحاء سقوط می‌کرد، و کشور با هرج و مرج هولناک و انقلاب مواجه می‌شد، به استثناء این روش [یعنی برکنار شدن توسط متفقین] که به تخیل هیچ کس خطور نمی‌کرد.<sup>۵۶</sup>

این نکته نیز روشن است که اگر شاه از پایگاه اجتماعی معقولی برخوردار می‌بود، ناچار از کناره‌گیری نمی‌شد. در واقع همه مدارک نشانگر این نکته است که کناره‌گیری او پس از اشغال ایران رویدادی بوده است که اکثریت گسترده مردم به آن خوشامد گفته‌اند. ترس بزرگ مردم از او ناگهان به آسودگی، ریشخند زدن، سوء استفاده و آرزوی انتقام‌گیری تبدیل شد. در واقع اعتراض عمومی به او بسیار نیرومند بود. نه فروغی وفادار و نه نمایندگان مجلس به اینکه شاه به وعده خود در مورد رعایت کردن حکومت قانونی و مشروطه عمل کند باور نداشتند، و بسیاری از آنان می‌ترسیدند هنگامی که شاه برای زیر پا گذاشتن وعده خود فرصت پیدا کند، کیفر درخواست‌های اصلاح طلبانه خود را به سختی ببینند.<sup>۵۷</sup>

گذشته از این، تلاش برای بازی کردن نقش یک پادشاه مشروطه (اگر هم خودش می‌خواست) در برابر چشمان ناظر متفقین امکان‌پذیر نبود، چون فشار بسیار گسترده‌ای برای جبران بی‌عدالتی‌های پیشین، که بطور مستقیم او را نشان گرفته بود، به چشم می‌خورد و چنانچه متفقین تلاش می‌کردند که با زور آشکار او را بر سر قدرت نگهدارند، ناگزیر با نفرت دوگانه مردمان، هم به علت تهاجم به کشور و هم نگهداشتن رضاشاه بعنوان فرمانروا روبه‌رو می‌شدند.

بنابراین روشن است که کناره‌گیری رضاشاه

● مدارک نشان می‌دهد که مدرّس امیدوار بوده به راه‌حلی برسد که براساس آن شاه، ارتش و نیروهای امنیتی را به دست داشته باشد و از نفوذ چشمگیری نیز در اداره امور کشوری برخوردار باشد، اما به نمایندگان کارآزموده سیاسی در مجلس نقش واقعی بدهد.

Tauris, 2000. "Liberty and Licence in the Constitutional Revolution of Iran", *Journal of the Royal Asiatic Society*, 3, 8, 2 1998. "Arbitrary rule: A comparative Theory of State, Politics and Society in Iran", *British Journal of Middle Eastern Studies*, 1, 24, 1997. "Problems of Political Development in Iran", *BJMES*, 4. 22. 1995. "The Aridisolatic Society, A Model of Long Term Social and Economic Development in Iran", *International Journal of Middle East Studies*, June 1983. *The Political Economy of Modern Iran*, London and New York: Macmillan and New York University Press, 1981.

همایون کاتوزیان، نُه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخی ایران (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۸). کاتوزیان، چهارده مقاله در ادبیات، اجتماع، فلسفه و اقتصاد (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۶). کاتوزیان، استبداد، دموکراسی و نهضت ملی (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۶).

۲. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به:

Homa Katouzian, "Problems of Democracy and the Public Sphere in Modern Iran", *Comparative Studies of South Asia, Africa and the Middle East*, Vol. 18, no.2, 1998, and "Liberty and Licence in the Constitutional Revolution of Iran".

۳. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به:

Katouzian, *State and Society in Iran*, Chapters 3-6, and "The Revolt of Shaykh Muhammad Khiyabani", *IRAN, Journal of the British Institute for Persian Studies*, 1999.

۴. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به:

Katouzian, *State and Society*, chapters 7-9; Cyrus Ghani, *Iran and the Rise of Reza Shah, From Qajar Collapse to Pahlavi Power*, chapters 6-7.

5. See further, Katouzian, *State and Society*, chapter, 1, and "Arbitrary Rule".

۶. برای مطالعه جزئیات مفهوم فره ایزدی و تأثیرات آن بنگرید به:

همایون کاتوزیان، «فره ایزدی و حق الهی پادشاهان»، در *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، شماره ۱۳۰-۱۲۹ (خرداد ۱۳۷۷).

7. See further, Katouzian, *State and Society*, chapter 1, "Arbitrary Rule",

و نیز کاتوزیان، «دموکراسی، دیکتاتوری و مسئولیت ملت»، در *استبداد، دموکراسی و نهضت ملی*.

۸. بنگرید به: حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، (تهران: علمی، ۱۳۷۴). جلد سوم، ص ۵۹۱.

۹. بنگرید به: حسین مکی، دکتر مصدق و نطقهای

گریز ناپذیر نبوده است، چون اگر او از میزان خاصی مشروعیت سیاسی و پایگاه اجتماعی معقول در میان ملت، بویژه زمانی که به متفقین قول همکاری کامل داد، برخوردار می‌بود و متفقین نیز برای تضمین وفاداری او به وعده‌های خود، حضور فیزیکی می‌داشتند، ناچار نمی‌شد از قدرت کناره‌گیری کند.

## نتیجه‌گیری

در آغاز این مقاله اشاره شد که برپایه الگوی کئی دگرگونی بزرگ در تاریخ ایران، سرنگونی یک دولت خودسر، آشفتگی و بی‌سامانی به دنبال دارد. آخرین مورد از این دست در جریان و پس از انقلاب مشروطیت بود که به ناامیدی گسترده مردم از مشروطه‌خواهی و بدین ترتیب استقبال رضایت‌مندانۀ عمومی از کودتای ۱۹۲۱ و رویدادهای پس از آن انجامید. این الگو بار دیگر در سالهای دهه ۱۹۴۰ تکرار شد و در پی آن جریانهای هرج و مرج طلب و فروپاشنده بار دیگر هم در مرکز سیاست و هم در استانها پدید آمد؛ و اگر این وضع کمتر آشکار می‌نموده، بیشتر به علت حضور فیزیکی و بعدها نفوذ شایان توجه متفقین در کشور بوده است. بنابراین باز هم برپایه همین الگو، بسیاری از ایرانیان - بویژه دستگاه سیاسی و طبقات متوسط جدید - پس از چند سال نسبت به حکومت رضاشاه احساس حسرت کردند و حتی این احساس را به بیان هم آوردند.

این الگو در تاریخ طولانی ایران شناخته شده بود و بعدها به همین شکل در سده بیستم تکرار شد.

## منابع

\* این مقاله ترجمه‌ای است از:

Homa Katouzian, "Riza Shah's Political Legitimacy and Social Base, 1921-1941" in Stephanie Cronin, ed, *The Making of Modern Iran: State and Society Under Riza Shah, 1921-1941* (London: Rutledge, 2003) pp. 15-37.

۱. برای جزئیات بحث نظریه حکومت و جامعه خودسرانه بنگرید به:

Homa Katouzian, "State and Society in Iran", *The Eclipse of the Qajars and Emergence of the Pahlavis*, London and New York: I.B.

## ● تلاش مدرّس برای

رسیدن به سازش با شاه، هر چند اصولی بود، اما به محبوبیت او ضربه زد. در ایران قرن بیستم، سیاست سازش در بهترین وجه به عنوان «تمایل به همکاری» و در بدترین وجه به عنوان «خودفروختن» قلمداد می‌شود.



۲۱. برای دیدن نام نمایندگان جدید تهران بنگرید به: باقر عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، از مشروطیت تا انقلاب اسلامی (تهران: نشر گفتار، ۱۳۷۴). جلد اول، ص ۲۱۰.

22. See the thirteen consular reports Loraine, 5-8/11/25, F.O. 248/1372.

۲۳. این تعبیر دقیق فارسی گفته عوام در آن روزگار بود.  
۲۴. بنگرید به خاطرات یکی از چهره‌های برجسته آنها، علی اکبر سیاسی، گزارش يك زندگي (لندن: سیاسی، ۱۹۸۸). نیز بنگرید به نامه‌های دوستان به یکی از چهره‌های برجسته دیگر در محمود افشار، نامه‌های دوستان، به کوشش ایرج افشار (تهران: بنیاد موقوفات دکتر افشار، ۱۳۷۵).

۲۵. در رابطه با پیشینه رادیکال دموکرات بادمچی بنگرید برای نمونه به مقاله طولانی او در ایرانشهر، شماره ۱۴ (۱۳۲۵) ویژه‌نامه شیخ محمد خدیانی که در انتشارات ایرانشهر، (تهران: اقبال، ۱۳۰۶) دوباره چاپ شد. و نیز بنگرید به:

Homa Katouzian, *The Revolt of Shaykh Muhammad Khiyabani, IRAN*.

۲۶. برای اطلاع از جزئیات کامل مذاکرات مجلس مؤسسان بنگرید به: حسین مکی، تاریخ بیست ساله، جلد سوم، صص ۵۴۷-۶۵۵.

27. See *PERSIA*, Foreign Office minutes, 11/11/25, F.O. 371/10840.

۲۸. این نکته در خانه مصدق در یکی از جلسات هفتگی رضاخان و مشاوران داوطلب مردمی (که همه از مستقلین مجلس بودند) و اندکی پیش از خیزش نهایی او برای شاه انتخاب شده بودند گفته شد. بنگرید به: دولت آبادی، حیات یحیی، جلد چهارم، ص ۳۴۳. محمد مصدق، تقریرات مصدق در زندان، به کوشش جلیل بزرگهر / ایرج افشار (تهران: فرهنگ ایران زمین، ۱۳۵۹)، ص ۱۰۲. در رابطه با جلسات منظم رضاخان با مشاوران ویژه اش بنگرید به:

Katouzian, *State and Society*, chapter 10.

29. See Katouzian, *Ibid*, chapter 11, "Musaddiq", particularly chapter 3, and *Political Economy*, particularly chapter 7.

30. Loraine to Chamberlain, 11/3/26, F.O. 371/11481.

۳۱. بنگرید به: مخبر السلطنه هدایت، خاطرات و خطرات (تهران: زیار، ۱۳۴۳)، ص ۳۷۰.

۳۲. مکی، تاریخ بیست ساله، جلد پنجم، صص ۱۴۴-۱۴۵. همه مقالات بهار در این منبع دوباره چاپ شده است.

33. See Muhammad Musaddiq, *Musaddiq's Memoirs*, ed. and intro. Homa Katouzian, tr. S.H. Amin and H. Katouzian, London: Jebbeh,

تاریخی او (تهران: علمی، ۱۳۶۴)، ص ۱۳۰.

۱۰. همان، ص ۱۳۹.

11. See, for example, Loraine to Curzon, 21/5/23, 23/5/23 and 28/5/23, F.O. 248/1369.

کرزن در این سند به لورن هشدار می‌دهد که زیاد خوشبین نباشد چون به نظر او رضاخان «کاملاً توانایی این را ندارد که ما را بفریبد؛ یعنی سخنان شیرین به زبان می‌آورد اما عمل تلخ انجام می‌دهد.» اما لورن درباره دیدگاه خود اطمینان داشت و در نامه‌های خصوصی خود به دوستانش در انگلستان نیز به آنها اشاره می‌کرد. برای نمونه بنگرید به:

Gordon Waterfield, *Professional Diplomat, Sir Percy Loraine*. See further, Katouzian, *State and Society*, chapters 10-11.

12. See *Ibid*, chapter 10, and Loraine to Curzon, 2/10/23, F.O. 248/1369.

13. See Katouzian, *State and Society*, chapter 10 and the Relevant Sources Therein.

۱۴. برای دیدن يك شرح فکاهی گونه و انتقادی اما درست به زبان شعر از مبارزه برای جمهوری خواهی، بنگرید به مسقط طولانی ملک الشعراء بهار به نام «جمهوری نامه» که آنرا در آستانه سقوط جمهوری خواهی سرود، در: محمد ملک‌زاده، دیوان بهار، جلد نخست (تهران: امیر کبیر، ۱۳۳۶)، صص ۳۹۵-۳۶۶. در مورد شعر عشقی درباره جمهوری خواهی که او آنرا توطئه انگلیس می‌دانست بنگرید به: کلیات مصور عشقی به کوشش علی اکبر مشیر سلیمی، چاپ نخست (تهران: مشیر سلیمی، بی تا)، کتابهای ششم و هشتم. مثنوی طولانی صفحات ۲۷۷-۲۸۰ به شرح دیدگاه توطئه انگلستان می‌پردازد. در رابطه با اشعار و مقالات مشابه این به توسط حسین کوهی کرمانی، که در نسیم صبا روزنامه او چاپ می‌شد، بنگرید به: برگه از تاریخ ایران یا غوغای جمهوری (تهران: کوهی کرمانی، ۱۳۳۱).

۱۵. برای دیدن متن کامل این بیانیه بنگرید به: رضاشاه (خاطرات سلیمان بهبودی ... ) به کوشش غلامحسین میرزا صالح، صص ۴۹۸-۵۰۱.

۱۶. بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی، جلد دوم (تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۳)، ص ۶۶۷.

۱۷. حسین مکی، تاریخ بیست ساله، جلد دوم، ص ۵۷۶.

۱۸. برای نمونه بنگرید به: بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی، جلد دوم، و حسین مکی، تاریخ بیست ساله، جلد دوم و سوم. بویژه بنگرید به نامه میرزا حسین نائینی مرجع مشهور شیعه در حسین مکی، جلد سوم، ص ۴۶.

19. 'PERSIA' Foreign Office minutes, 11/11/25, F.O. 371/10840; Katouzian, *Political Economy*, chapter 5.

20. See Homa Katouzian, *Mudaddiq and the Struggle for Power in Iran*, second - paperback - edition, 1999, chapter 3, and *State and*

## ● در اواخر دهه ۱۹۲۰

کمتر اثر و نشانه‌ای از شورش ایلی و راهزنی دیده می‌شد و مهمتر از آن، عشایر نیز بیشتر خلع سلاح شده بودند. درست پس از همین آرام‌سازی بود که از نیروی چشمگیر برای درهم شکستن ایله‌ها و «ساکن» ساختن آنها در محیطهای ناآشنا، که بیشتر اوقات به مرگ و میر گسترده در جریان آن می‌انجامید استفاده شد. مسئولان این کار، به همان گونه به عشایر نگاه می‌کردند که سفیدپوستان آمریکایی به سرخپوستان قرن نوزدهم.

## ● در زمان تهاجم

متفقین به ایران در ۱۹۴۱،  
شاه در واقع هیچ کس را در  
پیرامون خود نداشت. او از  
پشتیبانی و پذیرش هیچ  
یک از طبقات اجتماعی و  
جوامع ایران برخوردار  
نبود، و در واقع همه این  
طبقات و جوامع از مدت‌ها  
پیش از او برگشته بودند و  
آرزوی سرنگونی اش را  
داشتند.

- مرکز، ۱۸۷۸). طنز و طنزینه هدایت (منتظر مجوز چاپ).  
هدایت در سال ۱۳۲۰ نوشته‌های پراکنده‌ای در حمله به  
رضاشاه و زندگی در دوره او از طریق داستانهای تخیلی خود  
ارائه داد. داستان حاج آقاویژه و نیز توپ مروارید در این  
رابطه اهمیت دارد. بنگرید به کتاب نگارنده درباره هدایت.  
47. See further, Katouzian, *State and Society*,  
chapter 11, and Taqizada/Afshar, *Zindigi-yi*  
*Tufani*, pp. 569-576.  
48. See 'Ishqi / Mushir Salimi, *Kulilyat-i Mu-*  
*savvar*; Muhammad Qa'id, *Mirzada-yi 'Ishqi*,  
Tehran: Tarh-i Now, 1998; Bahar, *Tarikh-i*  
*Mukhtasar*, Vol. 2.  
49. بنگرید به: کاره بیات، کودتای لاهوتی (تهران: شیرازه،  
۱۳۷۶). مخبر السلطنه، خاطرات و خطرات.  
50. بنگرید به: دیوان کامل ایرج میرزا، به کوشش محمد  
جعفر محجوب، چاپ سوم (آمریکا: شرکت کتاب،  
۱۹۸۹). غلامحسین ریاضی، جاودان ایرج (تهران:  
ریاضی، ۱۳۵۵).  
51. بنگرید به: دیوان عارف، به کوشش عبدالرحمن سیف  
آزاد (تهران: امیر کبیر، ۱۳۴۲).  
52. بنگرید به: دیوان فرخی، به کوشش حسین مکی  
(تهران: امیر کبیر، ۱۳۵۷). خلیل ملکی، خاطرات سیاسی  
خلیل ملکی، با مقدمه و به کوشش همایون کاتوزیان، چاپ  
دوم (تهران: انتشار، ۱۳۶۸).  
53. برای کارنامه زندان بهار بنگرید به: بهار، ملک‌زاده،  
دیوان، جلد دوم. برای خواندن قصیده دردناک او بنگرید به  
دیوان، جلد اول. این جلد اشعار دیگری نیز در حمله به شاه  
ورژیم دارد که در همان دوره نوشته شده است. مجموعه  
آثار بهار که توسط پسرش مهر داد پس از انقلاب اسلامی  
انتشار یافت اشعار بیشتری از این دست از جمله اشعاری  
برضد رضاشاه که پس از برکناری او سروده شده است دارد.  
54. بزرگ علوی. خاطرات بزرگ علوی، به کوشش  
حمید احمدی (سوئد، نشر بارن، ۱۹۹۷)؛ و پنجاه و سه نفر  
(تهران: الدوز، ۱۳۵۷).  
55. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: خلیل ملکی / کاتوزیان،  
خاطرات سیاسی؛ انور خامه‌ای، پنجاه و سه نفر (تهران:  
انتشارات هفته، ۱۳۶۲).  
56. بنگرید به یادداشتهای عباسقلی گلشانیان در  
یادداشتهای دکتر قاسم غنی، به کوشش سیروس غنی  
(لندن: غنی، ۱۳۶۳)، ص ۶۰۴.  
57. بنگرید به متن کامل سخنرانی رادیویی فروغی در  
حسین مکی، تاریخ بیست ساله، جلد هشتم، ص  
۱۷۹-۱۸۵.
1988.  
34. برای متن کامل سخنرانی مدرس، بنگرید به: حسین  
مکی، دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او،  
صص ۲۹۵-۲۹۴. برای بحث گسترده‌تر درباره اوضاع و  
احوال آن دوره بنگرید به:  
Homa Katouzian, "The Campaign Against the  
Anglo - Iranian Agreement of 1919", *British*  
*Journal of Middle Eastern Studies*, 25,1,  
1998, and *State and Society*, chapter 5.  
35. Nicolson to Chamberlain 4/11/26, F.O.  
371/11481.  
36. مصدق، تقریرات مصدق.  
37. مخبر السلطنه هدایت، خاطرات و خطرات،  
ص ۳۹۷.  
38. *Ibid.*, p. 402. See further Homa Katouzian,  
"The Pahlavi Regime in Iran" in H.E. Chehabi  
and Juan J. Linz, eds., *Sultanistic Regimes*,  
Baltimore and London: The Johns Hopkins  
University Press, 1998.  
39. منابع مربوط به این مطلب فراوان است. برای نمونه  
بنگرید به شرح زندگی تیمورتاش، داور، امیر طهماسبی و  
دشتی در ابراهیم خواجه‌نوری، بازیگران عصر طلایی  
(تهران: جیبی، ۱۳۵۷) و به شرح زندگی امیر خسروی،  
ایرم در چاپ نخست و کامل کتاب در سال ۱۳۲۱. ایرج  
افشار، زندگی طوفانی: خاطرات سید حسن تقی‌زاده  
(تهران: علمی، ۱۳۷۲). نصرالله سیف‌پور فاطمی، آینه  
عبرت، جلد دوم (لندن: جبهه، ۱۹۹۰). علیرضا عروزی،  
خاطرات ابوالحسن ابتهاج، جلد اول (لندن: ابتهاج،  
۱۳۷۰). مکی، تاریخ بیست ساله، جلد پنجم و ششم.  
40. برای متن کامل سخنرانی بنگرید به: شرح مذاکرات  
مجلس در روز یکشنبه ۱۳ دسامبر ۱۹۴۱ (۲۳ آذر ۱۳۲۰)  
در: کوهی کرمانی از شهریور ۱۳۲۰ تا فاجعه آذربایجان،  
جلد اول (تهران: کوهی کرمانی، بی تا)، صص ۲۲۹-۲۲۲.  
41. بنگرید به: تقی‌زاده، زندگی طوفانی،  
صص ۲۳۳-۲۳۲.  
42. خواجه‌نوری، بازیگران... صص ۱۸۸-۱۹۱.  
43. بنگرید به کتاب او با عنوان شرح زندگانی من، جلد  
سوم (تهران: ۱۳۴۵).  
44. بنگرید به خاطرات و خطرات، ص ۴۰۷.  
45. برای اطلاع از اسناد رسمی مربوط به برداشتن چادر  
بنگرید به: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، واقعه  
کشف حجاب، (تهران: مؤسسه پژوهشهای مطالعات  
فرهنگی، ۱۳۷۱).  
46. See Homa Katouzian, *Sadeq Hedayat,*  
*The Life and Legend of an Iranian Writer*,  
London and New York: I.B. Tauris, paperback  
edition, 1999.  
همایون کاتوزیان، بوف کور صادق هدایت، (تهران: نشر